

یغما

سال بیست و یکم

شماره پنجم

مردادماه ۱۳۴۷

۲۶ ربیع الثانی - ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۹

فهرست مندرجات

صفحه :

عبدالحمی حبیبی افغانستانی :	افغان شال	۳۴۱
ابراهیم صهبا :	دو دریا	۲۳۶
سید محمدعلی جما لزاده :	فردوسی و شعر او	۲۳۷
فریدون توللی :	تب تردید	۲۴۳
سید جعفر شهیدی دکتر در ادبیات :	چند هفته در کشور اردن	۲۴۴
قرارداد :	حسین محبوبی اردکانی	۲۵۱
مجتبی کیوان :	شاعر بیمار	۲۵۴
رفیع حقیقت :	احمد صفائی	۲۵۵
محمد جعفر واجد استاد ادبیات :	مثلثات سعدی	۲۶۰
ایرج افشار :	گشتی در خاک یزد	۲۶۵
بانو معظمه اقبالی - شیراز :	گیلاس	۲۷۵
معینان دکتر در ادبیات :	شارلوت	۲۷۶
	کتاب - احتجاجات - دانشگاه شیراز	۲۷۹

پنج

سال بیست و یکم

شماره پنجم

مردادماه ۱۳۴۷

۲۶ ربیع الثانی - ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۹

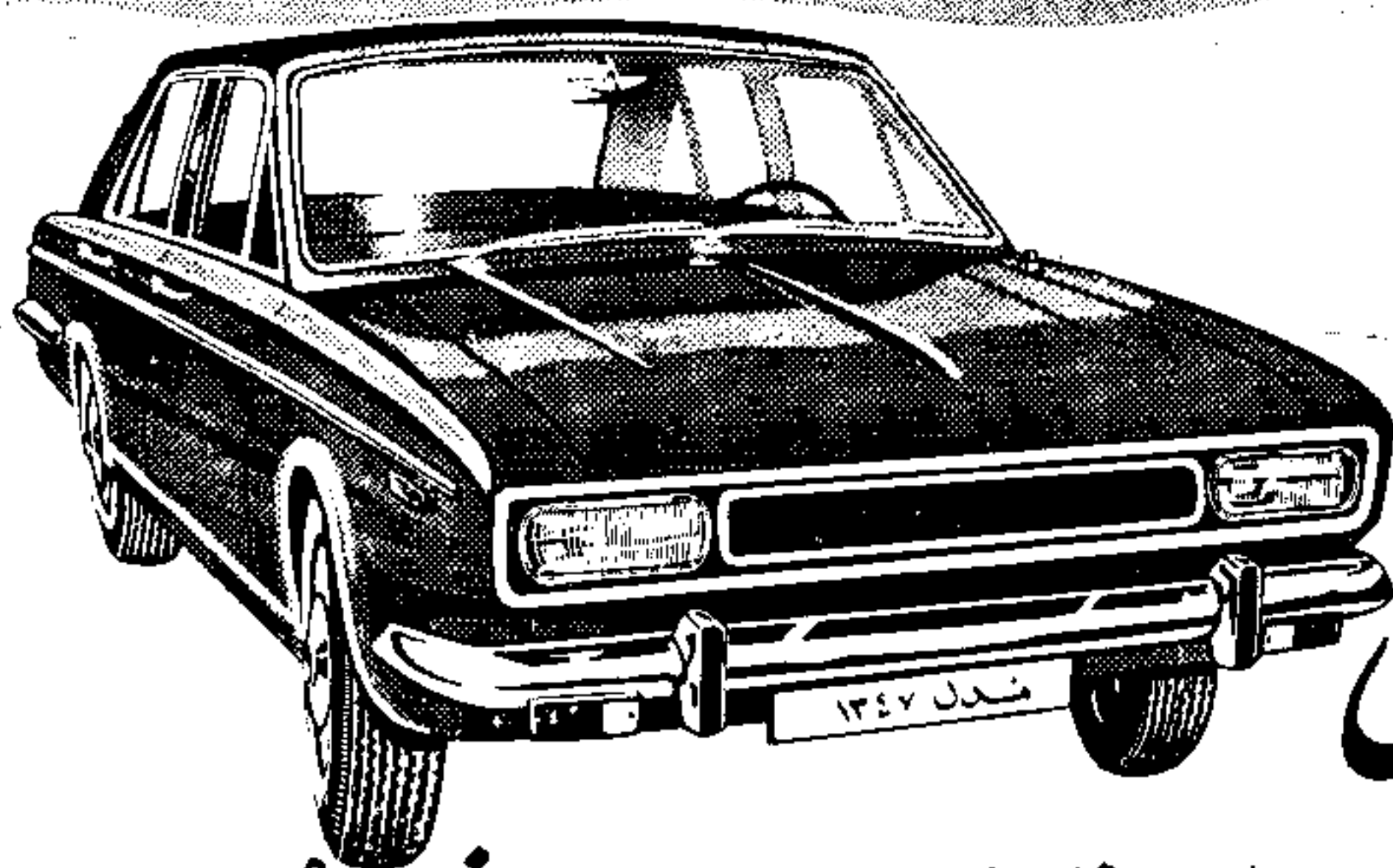
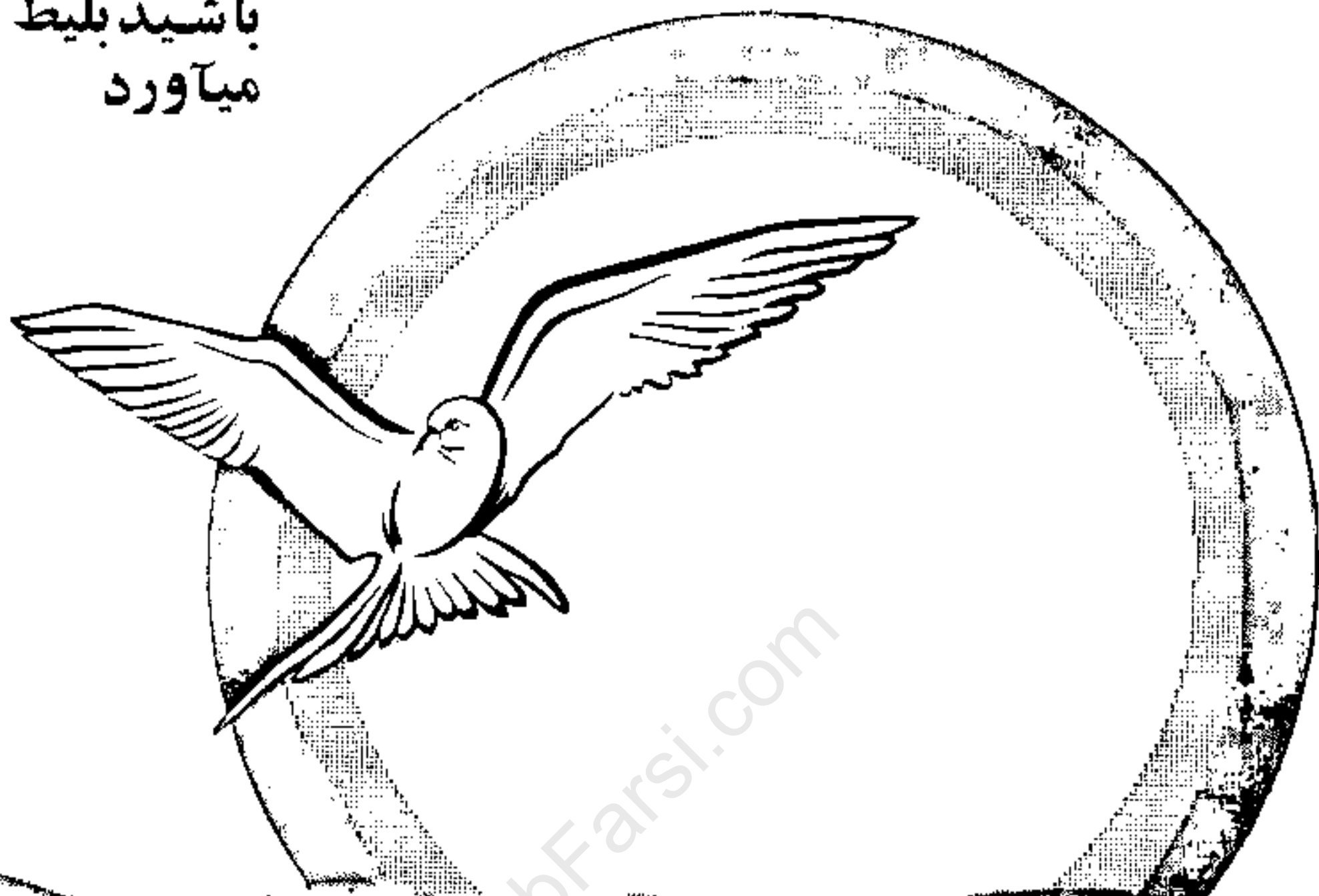
فهرست مندرجات

صفحه :

افغان شال	۳۳۱	: عبدالحی حبیبی افغانستانی
دو دریا	۳۳۶	: ابراهیم صهبا
فردوسی و شعر او	۳۳۷	: سید محمدعلی جمالزاده
تب تردید	۳۴۳	: فریدون توللی
چند هفته در کشور اردن	۳۴۴	: سید جعفر شهیدی دکتر در ادبیات
حسین محبوبی اردکانی	۳۵۱	: قرارداد
شاعر بیمار	۳۵۴	: مجتبی کیوان
احمد صفائی	۳۵۵	: رفیع حقیقت
مثلثات سعدی	۳۶۰	: محمد جعفر واجد استاد ادبیات
گشتی در خاک یزد	۳۶۵	: ایرج افشار
گیلاس	۳۷۵	: بانو معظمه اقبالی - شیراز
شارلوت	۳۷۶	: معینیان دکتر در ادبیات
کتاب - احتجاجات - دانشگاه شیراز	۳۷۹	

شانس بالایی سر شما در پرواز است

همیشه، در تمام مسافرت‌ها
بلیط اعانه ملی همراه داشته
باشید بلیط اعانه ملی شانس
میاورد



با خرید

بلیط اعانه ملی

یک میلیون ریال پول نقد و یکسان ۴۷۰ در انتظار شماست

پوهان

شماره مسلسل ۴۳۹

سال بیست و یکم

مرداد ماه ۱۳۴۷

شماره پنجم

پوهاند عبدالحی حبیبی

بیهقی و افغان شال

ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ هـ) دبیر دیوان رسالت غزنویان که عصر سلطان محمود را تا دوره سلطنت سلطان ابراهیم درک کرده، و در این مدت همواره در غزنه و دربار حضور داشت و مطلع ترین شخصیت این زمان است، کتابی را بنام تاریخ آل سبکتکین بزبان بسیار فصیح و شیوای دری - بقول ابن فندق در تاریخ بیهق در سی مجلد - نوشته بود، که اینک اکنون فقط قسمت مهم شرح احوال سلطان مسعود تا ۴۳۲ هـ باقیست و مجلدات دیگر آن متأسفانه در دست نیست. بیهقی در شرح وقایع جمادی الاخری ۴۲۲ هـ هنگامی که سلطان مسعود به غزنه می آید، و در سیب زار باغ فیروزی زیارت مرقد پدر خود سلطان مسعود میرسد گوید:

«از آن باغ بیرون آمد و راه صحرا گرفت ... به افغان شال در آمد، و بتربت

امیر عادل سبکتکین رضی الله عنه فرود آمد و زیارت کرد.» (۳۰۴۱)

کلمه افغان شال در نسخه های خطی افغان سالی - افغانشان - افغان شالی هم

نوشته شده، که طابعان و مصححان نسخ چاپی، در ترجیح یکی از آن صور متردد

بوده‌اند ، و مرحوم سعید نفیسی که جلد اول تاریخ بیهقی را در سنه ۱۳۱۹ ش بادقت و اعتنای عالمانه ، از روی طبع قدیم ادیب پشوری و کلکته و چند نسخه خطی انتشار داد (تمام کتاب باتعلیقات ناتمام آن در سه جلد) آن دانشمند مرحوم افغان‌شالی را باشتباه عجیبی در متن قرارداد ، و در پاورقی (ص ۳۰۴ ج ۱) نوشت « که افغان‌شالی درست‌تر می‌نماید زیرا که شالی بمعنی برنج و شلتوکست و شالی‌زار و شالی‌کوب مشتق از آن - و افغان‌شالی شاید نام محلی از غزنین بوده‌باشد، که برنج‌زار و شالی‌زار بوده ، و سبکتگین را در آنجا بخاک سپرده‌اند ، و هم ممکن است افغان شال باشد بمعنی افغان چال (چاله) . » (تم کلامه)

از تصریح سابق بیهقی پدید می‌آید، که بین باغ فیروزی مدفن سلطان محمود - که اکنون روضه‌گویند - و افغان شال (مدفن سبکتگین) صحرائی بود ، که همین دامنه کوه شمالی خرابه‌زار قدیم شهر باشد ، و مدفن سبکتگین اکنون هم بر بالای تپه‌هائی واقع شده که امکان ندارد وقتی آنقدر آب جاری داشته بود ، که شالی‌زاری باشد. بلکه بقول بیهقی در پایان صحرائی واقع بود . پس احتمال صحت افغان‌شالی بکلی از بین می‌رود .

بیهقی در این کتاب ، در سه جای دیگر هم همین افغان شال را ذکر میکند (ص ۲۶۰ ر ۴۲۶ ر ۴۹۹ طبع غنی و فیاض ۱۳۲۴ ش) و چنین می‌نماید که این جای یکی از محلت‌های مهم و وسیع حضرت غزنه بود ، زیرا کوشک کهن محمودی (اقامتگاه شاهی) در آن واقع بود، و هم میدان رسوله - که رسولان و سفیران خارجی را در آن استقبال میکردند - بهمین سوی افغان شال بود ، و چنین پدید می‌آید که ناصرالدین سبکتگین را هم در همین جانب کوشکهای سلطانی دفن کرده‌اند . و ما اکنون از روی اشارات بیهقی افغان شال را در دامنه‌های تپه‌هائی که بسمت شمالی شرقی شهر کنونی غزنه واقعند، در دشت شمالی دومانره باقیمانده غزنه ، تعیین موقع کرده می‌توانیم . زیرا بالای این نشیب و فراز تپه‌ها مرقد سبکتگین واقع است . ولی این موقع بهیچ صورت شالی‌زار شده نمی‌تواند ، زیرا اولاً شالی‌زار آب فراوان جاری می‌خواهد ، و این جای دامنه تپه‌زار کوهی است و هم چون به تصریح بیهقی کوشک محمودی و مقر سلطانی در آن بود امکان وجود شالی‌زاری در آنجا باقی نمی‌ماند .

اما کلمه افغان شال را به مدد مطالعات تاریخی دیگر ، تفسیر می‌توان کرد

بدین تفصیل :

در کتیبه دری قدیم (تخاری) که از بقایای معبد کهن کوشانی « سرخ کوتل بغلان » بدست آمده ، و تاریخ آن به ماه نیشان سال ۳۱ عهد کوشانی (حدود ۶۰ م) میرسد، این مندر (معبد) مهالیز (مهادز) بنا کرده کانشکارا دوبار نوشال (Noshal (M گفته اند ، که در ادبیات دری مابعد نوشاد گردیده است .

ابدال دال و لام در السنه آریائی مطرد است ، زیرا در همین کتیبه هم کلمه (دز - دژ) بشکل لیز موجود است و امثله دیگر آن چنین است :

دس (هندی) ده (فارسی) - لس (پښتو) .

دست (فارسی) - لاس (پښتو) .

صد (فارسی) - سل (پښتو) .

ابدال لام کلمه نوشال تخاری ، هم به نوشاد دری از همین مقوله است که ترکیب آن قیاس بر تسمیه نوبهار (نوه و بهاره سنسکریت) باشد ، و ما معبد نوبهار بلخ و نوبهاری را در دو منزلی ری بر راه اصفهان^۱ و نوبهار بخارا و سمرقند^۲ را در کتب جغرافی می شناسیم .

کلمه شال در لغت در شال = درشل پښتو هم به مفهوم ظرفیت باقیمانده ، که معنی آن آستان و درگاه باشد ، و عین کلمه افغان شال را ظهیرالدین بابر در شرح لوگر جنوبی کابل آورده و گوید : « سجاوند از مواضع لوگر است و مردم او (از) افغان شال اند »^۳ و تنها کلمه شال در نام اماکن جغرافی نیز دیده میشود : مانند شال^۴ بجای همین کویته بلوچستان که اکنون هم پښتوزبانان آنرا شال کوت گویند و همچنین جائی بنام شال در وادی کنر علیاء سمت مشرقی افغانستان واقع است . و حمدالله مستوفی نیز اماکنی را بدین نام ذکر میکند^۵ .

نوشال قدیم تخاری که معنی آن غالباً محل و قرارگاه نو ، یا معبد و پرستش گاه نو بود ، و در آن مانند معابد نوبهار - شاه بهار - قندهار ، بتان بسیار زیبای مکتب هنری گریکو - بودیک را می گذاشتند ، و نمونه های این معابد اکنون در هده ننگرهار و تپه سردار غزنه و بسا مواقع دیگر افغانستان از زیر خاک برآورده

۱- المشترك تألیف یاقوت حموی ص ۴۲۲ . ۲- صورة الارض ابن حوقل ۲۱۲ .

۳- ترك بابری طبع بمبی ص ۸۷ . ۴- احسن التقاسیم مقدسی ۲۹۸ .

۵- نزهة القلوب ۹۴۶۴ .

شده - پس تمام معابد بودایی و کلمات بهار و قندهار و نوشاد را در ادبیات قدیم دری متلازم با حسن و زیبایی و بتان زیبا می‌یابیم، که از آن جمله است این قول فرخی^۱ :

خلق را قبله گشته خانه تو
همچو زین پیش خانه نوشاد

در این بیت بهار نوشاد یعنی (معبد نوشاد) را مشبه به قصر سلطانی که از ترکان زیبای ماهروی پر بود قرار داده است :

تو بر آسای بشادی و ز ترکان بدیع
بت نوشاد در يك بيت مسعود سعد سلمان :

بزرگ شاهان ! رامش‌گزین و شاهی کن
امیر معزی در مدح ملک‌شاه گوید :

بهر مقام ترا باد نو بنو شادی
و همچنین دری زبانان دوره اسلامی نوشاد را بتکده هم می‌شناختند امیر معزی گفت :

آراسته شد باغ چو بتخانه مشکوی
عبدالحمی گردیزی نوشادی را در بلخ نشان می‌دهد و گوید :

« یعقوب ... بامیان بگرفت اندر سنه ست و خمسين و مائين . و نوشاد بلخ را
ویران کرد ، و بناهایی که داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور (بانیجور) کرده بود همه را
ویران کرد . »^۲

و همین واقعه را ابن اثیر در حوادث ۲۵۷ هـ و شرح حال یعقوب لیث آورده است^۳ که در انساب سعانی نوسار و منسوب به آن نوساری است و به تقلید او در اللباب فی تهذیب الانساب ابن اثیر نیز نوساری و نوسار از قراء بلخ و یا قصری در بلخ ضبط شده است (۲۴۳ ر ۲). سمعانی اضافه میکند : که داود بن عباس از حمله یعقوب لیث بسمرقند گریخت و چون باز آمد کاخ خود را ویران یافت ، و این ابیات بگفت و از اندوه هفده روز بعد بمرد :

هیئات یا داؤد لم تر مثلها
سیریک فی وضع النهار نجوم
فکانما نوسار قاع صفصف
یدعو صدها بجانبه البوما^۴

۱- این نظایر و اقتباس برخی کتب ، از مقاله علامه مرحوم محمد قزوینی (مجله یادگار ۹۴) اخذ شده است .
۲- زین الاخبار طبع سعید نفیسی ۱۱۲ . ۳- الکامل .
۴- الانساب سمعانی ص ۷۵۱ الف .

اکنون بعد از خواندن سه روایت متحدالماآل گردیزی - سمعانی - ابن اثیر هیچ شکی باقی نمی ماند، که این سه نفر مورخ از يك موضع سخن میرانند منتهی دراملای اسم آن موضع بواسطه سهو نسخ اختلافی افتاده است. باستناد اشعار دري که روی آنها دال است - مخصوصاً تجنیس کلمه نوبه نوشادی با نوشاد در بیت امیر معزی ضبط گردیزی را ترجیح میدهم، اگرچه یاقوت هم به تبع سمعانی آنرا نوشاد ضبط کرده ولی معلوم است که این تصحیف را سمعانی مرتکب شده نه یاقوت. در کتاب فضایل بلخ تألیف شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر در سال ۶۱۰ هـ (ترجمه دري آن در ۶۷۶ هـ) نیز نوشاد آمده، و مطلبی تازه هم دارد که بنای این نوشاد بلخ را داؤد بن عباس در ذیقعد ۲۳۳ نهاده و در مدت ۲۰ سال بپایان رسانیده بود^۱.

چنین بنظر می آید که نوشاد يك معبد خاصی نبود، بلکه در موارد متعدده بدین نام از زمان قدیم معابدی زیبا موجود بودند، که از آنجمله باغلب احتمال، معبدی در حوالی شهرشاهی کوشانیان در بگرام سمت شمالی کابل نیز وجود داشت، که یر فعل های چینی در عصر کانیشکا در موسم تابستان، در آن معبد زندگی میکردند، و موضع آنرا در خرابه های پوزه شترک شمالی کابل در کوه پهلوان بگرام تخمین کرده اند.

این معبد و مسکن شهزاده چین و یر فعل های چینی راهیون تسنگ زایر چینی بنام شا - لو - کیا Cha - Lo - Kia ضبط کرده است^۲ که در جولائی ۶۴۴ م از کابل و کاپیسه به چین میرفت و ازین جا گذشته بود^۳ و احتمال دارد که جزو نخستین شالورا از همین شال تخاری و شاد دری بدانیم.

اگر ما شال تخاری و پنتو و شاد دری را در زبان سنسکریت - که حتماً در ریشه قدیم باتمام السنه آریائی اشتراك دارد - مطالعه کنیم باز می بینیم که شالا Chala پسوندی بود که در کلمات مرکب معنی خانه - جای - یا تالار را میداد، مانند پاته شالا (خوانش خانه) شتره شالا (زرادخانه)^۴ و ازین هم برمی آید، که معنی ظرفیت

۱- پرشن کرسٹوماتی ۷۲۱ طبع پاریس ۱۸۸۳ بوسیله مقاله علامه محمد قزوینی.

۲- سی - یو - کی ترجمه انگلیسی سفرنامه هیون تسنگ ۱۶۳.

۳- جغرافیای قدیم هند از کنگهم ص ۵۶۷ طبع لندن ۱۸۷۱ م.

۴- قاموس هندی از دنکن فوربس طبع لندن ۱۸۶۶ م.

و مکان در نهاد این لغت قدیم آریائی پوشیده بود ، و بنا برین افغان شال بیهقی و بابر را بمعنی اقامتگاه و جایگاه افغان پنداشته میتوانیم . و اگر نوشال تخاری و نوشاد دری را به مفهوم پرستشگاه و معبد و بتکده بگیریم ، باز توان گفت که افغان شال غزنه شاید معبدی بوده مخصوص به افغانان ، که در قرن چهارم و عصر سبکتگین هم در غزنه بهمان نام قدیم باقی مانده بود . زیرا اندکی قبل از خروج یعقوب لیث صفاری ، رتبیلان زابلی اندرین سرزمین تا سیستان حکمرانی داشتند که مسلمان نبوده اند ، و چون هیون تسنگ در ۲۵ جون ۶۴۴ م به تساو - کیو - تو (غزنه) آمده و درینجا دین بودائی رواج داشته ، پس یقین میتوان گفت که دین مردم غزنه پیش از قبول اسلام ، تا قرن دوم هجری بودائی یا برهمنی بوده است . و اگر افغان شال معبدی باشد ، پس آنرا يك پرستشگاه بودائی مانند نوشال بغلان و نوشادهای بلخ و کاپیسه و غیره گفته میتوانیم . که این ذکر قدیم و انتساب يك پرستشگاه بنام افغان مقارن خواهد بود ، با اوائل دوره اسلامی ، و هنگامیکه هیون تسنگ ذکر او - پو - کین (افغان) را در همین سرزمین بین غزنه و بنون کرده است .

چون افغانان بموجب همین سند زایرچینی در شرق غزنه (ولایت کنونی پختیا) سکونت داشته اند ، بعید نیست که اقامتگاه - محلت - یا معبدی را هم درین موقع شهر غزنه داشته باشند ، که آنرا افغان شال میگفته اند .

ابراهیم صهبا

دو دریا

بود در شهر بابل سر دو دریا	یکی خاموش و آن دیگر خروشان
یکی بحر خزر پر شور و زیبا	یکی دریای علم و فضل « فرزانه »
هر آنکه فرصتی نیکو دهد دست	به سوی هر دو می آیم شتابان
که تن شویم به آب پاک دریا	که جان صیقل دهیم با نور ایمان

فردوسی و شعر او

- ۳ -

چنین کسی مجلدات کتابش را بر پشت قاطر یا شتری بسته و خود نیز با همه ناتوانی بر اسب یا قاطری سوار با زحمت و مشقت بسیار راه طوس به غزنین را سپرده و بغزنین رسیده و اینک باریافته است و لنگان و عصازنان وارد دربار سلطان گردیده است . محمود با آن صورت نازیبای معروف با لباس فاخر خنجر جواهر نشان بر کمر و تاج شاهی بر سر بر تخت سلطنت تکیه زده است و میتوان احتمال داد که از شرابخواریهای شب گذشته آثاری در وجناتش باقی مانده است ، تنها قلمی چون قلم فردوسی میتواند شکوه و جلال چنین مجلسی را ترسیم و توصیف نماید .

غلامان زرین کمر در مقابل تخت و در دو طرف حضور صف بسته اند و با احترام سلطان ساکت و صامت دست بسینه دیدگان را پائین انداخته صدا از احدی بر نمیخیزد . شعرای درباری با ردهای بلند و کلاههای مخصوص ، طومار بر کمر و عصای مرصع بدست در جای خود در ردیف پرده داران و خنیاگران و شرابداران برپا ایستاده با کنجکاوای هر چه تمامتر و بایک نوع بیم و هراس درونی که مبادا سلطان شاعر طوس را بپسندد و فرد جدیدی بر رقبای آنها افزوده گردد با گوشه چشم متوجه فردوسی بودند . تنها برادر کهتر سلطان نصر بن ناصر - الدین سبکتکین و تنی چند از بزرگان و امیران و سران سیاه و چندتن از ایلچیان و وزیر بزرگ بر کرسیهای جواهر نشان در پای تخت محمود در فاصله های معینی نشسته اند .

وزیر بزرگ احمد بن حسن میمندی بر دیگران مقدم و بتخت سلطان نزدیکتر جلوس نموده است و چون فردوسی در « شاهنامه » از وزیر سابق سلطان فضل بن احمد ابوالعباس اسفراینی نام برده و از او به نیکی یاد کرده است نسبت بحکیم طوس خاطری چرکین دارد و میتواند احتمال داد که ذهن سلطان را که تعصب مذهبی شدیدی دارد (و یا بملاحظه سیاست نسبت بخلافات چنان وانمود میکند) مشوب ساخته باشد و مثلاً فردوسی را معتزلی و قرمطی معرفی کرده باشد .

آیا به فردوسی اجازه جلوس داده شده یا نه . خدا میداند اما چون پیر و ناتوان بود و آوازه کاری و پنجساله اش بگوشها رسیده بود میتوان احتمال داد که اجازه جلوس یافته و دور از تخت سلطان همچنان عصا بدست بر کرسی ساده ای نشسته باشد .

وزیر اعظم برخست سلطان در باره « شاهنامه » مطالبی بعرض خاکپای سلطان ملایک پاسبان میرساند ، میگوید سرتاسر داستان پادشاهان باستانی ایران و جنگها و جهانگشائی آنان است که رستم پهلوان زابلی در اغلب آنها رشادتهای عجیب بمنصه ظهور رسانیده است و اجازه میطلبد که چون خود شاعر پیر است و صدای رسائی ندارد قوال درباری یا راوی خود

شاعر شمه‌ای از کارهای رستم را در مجلس بخواند ۱ .

راوی یا قوال با اشاره فردوسی اول یکی از مدایح او را که در «شاهنامه» در حق سلطان محمود و در ستایش او آورده است با آب و تاب هر چه تمام‌تر می‌خواند و سپس باز با اشاره فردوسی بخواندن رزم رستم با اشکبوس می‌پردازد ۲ .

نمیدانم که محمود چیز زیادی از آن اشعار فارس دستگیرش میشد یا نه و آیا همچنانکه معروف است فردوسی در حق او گفته «بدانش نبذ شاه را دستگاه» درست است یا نه ولی همینقدر است که طبعاً خوش نداشت که در حضور او آن همه از پادشاهان ایرانی و کارهای بلند آنها و از شجاعت رستم سخن رانده شود . او که واقعاً مرد جنگی رشید و بی پروائی بود و چنانکه گذشت در جنگهای متعدد هفتاد و دو زخم برداشته بود و شعرا در حق شجاعت و پهلوانی او آنهمه سخنان مبالغه آمیز زده بودند که شمشیر آبدارش گاو و ماهی را درهم میدرد، زیاد رغبتی بشنیدن داستان شجاعت یکنفر پهلوان ایرانی نژاد نداشت . کم کم از گوش دادن یا آنهمه ایبات پرطنطنه خسته هم شده بود . و آنکهی با احتمال قوی خاطر ملوکانه در عین حال مشغول اندیشه‌های بسیار دیگری از رزم و بزم هم بود . هر ساعت از اطراف و اکناف قلمرو و پهناور سلطنتش بریده‌های مسرعی میرسیدند و اخبار آشکار و نهان مهمی می‌آوردند که چه بسا در خاطر سلطان لشکرکشی تازه و گوشمالی گردنکشی را با عزل و نصبهای جدیدی ایجاب مینمود . پس لابد حواس جمعی هم برای استماع چنان اشعاری نداشت . اینجاست که روایت مؤلف مجهول «تاریخ سیستان» تا اندازه‌ای صدق مینماید ۱ . وی در سال (۴۴۵) یعنی سی چهل سالی پس از وفات فردوسی چنین آورده است :

«ابوالقاسم فردوسی «شاهنامه» بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی بر خواند . محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ چیز نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست . بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید . این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت . ملک محمود وزیر را گفت این مردك مرا بتعریض دروغزن خواند ، وزیرش گفت بیاید کشت . هر چند طلب کردند نیافتند » .

پس میتوان احتمال داد که فردوسی (بتقدیر آنکه روایت بالا مقرون بحقیقتی باشد) در موقع ورود بمجلس سلطان هم زمین را بوسه داده است و اگر واقعاً سلطان محمود درباره رستم که در حقیقت آفریده فردوسی است چنین حرفی زده باشد معلوم است که درست برگه ضعف شاعر طوس بر خورده است و او را سخت آزرده و بیچاره ساخته است ولی اینکه «هر چند طلب کردند» او را نیافتند (لابد برای کشتن و آزار او) بعید بنظر می‌آید چون فردوسی با آن

۱ - بر روایت دیگری فردوسی بودلف نام راوی خود را هم همراه خود بغزین برده بوده است و در این صورت ممکن است که بودلف در مجلس سلطان قسمتهائی از «شاهنامه» را خوانده باشد .
۲ - مراجعه شود به «فردوسی و شعر او» در صفحه ۴۳ ،

پیری و سستی و ناتوانی پای فراری نداشت که فرستادگان سلطان نتوانند او را دستگیر نمایند و از این رو میتوان احتمال داد (باز بتقدیر آنکه این روایت اساسی داشته باشد) که زیادهم درصدد دستگیری و آزار او نبوده‌اند و رویهمرفته در این مورد هم مانند صدها و هزاران مورد دیگر باز باید بگوئیم الله اعلم .

مطلبی که در دل من گره شده این است که فردوسی در «شاهنامه» از حسین قتیب (یا حی قتیب) چند بار اسم برده است و از مساعدتها و آدمیت او بستایش سخن رانده است. این شخص از قرار معلوم در طوس یا در آن حدود عامل خراج (باصطلاح امروز پیشکارمالیه) بوده است ولی دلم میخواهد بدانم با چنین نام قلنبه‌ای ایرانی و از خودمان بوده و یا از عربها نسبت داشته است. در هر حال چه ایرانی باشد و چه ترك و چه عرب خدا پدرش را بیامرزد که مرد نیکوکاری بوده است و بشاعر بزرگ ما کمک میرسانده است.

مشکل دیگری که همواره ذهن مرا آزار میداد این بود که همیشه از خود میپرسیدم که ایران و مخصوصاً خراسان و ماوراءالنهر که از مرکز خلافت امویان و بنی عباس آن همه بدور افتاده بود چرا با وجود سامانیان و صفاریان و گردنکشان ایرانی با قدرت و تدبیر دیگری قرن‌ها از عهده بر نیامد که قید رقیت عرب را از گردن خود و ایرانیان بیندازند و مدام ثروت ایران را بدست خود با اسم باج و جزیت و سهم خلیفه بصرافت طبع و حتی با هزار سلام و صلوات در مقابل لوا و خلعت و القاب بی اساس بر طبق اخلاص نهاده از مرز ایران بیرون میفرستادند. این مشکل هم بسرانگشت مشکل گشای استاد مینوی حل گردید. ایشان در جواب این سؤال اشاره بسه نوع اشکال نموده‌اند که بطور خلاصه از این قرار است:

اولا هريك از این سلسله جنبانها خود را از دیگران برتر می‌شمرد و حاضر نبود با دیگران متحد شود.

ثانیاً هیچیک از ایشان معنی صحیح قومیت و ملیت را نمیدانست و اهالی ولایاتی را که تصرف میکرد گوئیا قوم خود نمیشمرد و حتی باین اندازه هم که مردم عادی نسبت به گاو و گوسفند و زنبور عسل (ولو از برای نفع شخصی) رحم و مروت میورزیدند رعایت رعیت خویش را نمیکرد که آنها را لااقل از برای سود خود نگاه دارد و بمجردی که نقطه‌ای را میگرفتند دست بغارت و یغما میگشودند و اموال و املاك مردم را ضبط میکردند . . .

ثالثاً خود قوم ایرانی یعنی عامه خلایق تصویری از استقلال و آزادی از تسلط بیگانگان نداشتند و چیزی که دور آن جمع شوند و بدان وسیله بین ایشان وحدتی بهمرسد نبود و از گردنکشان و داعیه‌داران ایرانی نژاد چندان حسن سلوکی نمیدیدند و در زیر دستشان حتی امنیت جانی و مالی هم نداشتند . . . خلیفه عرب که در بغداد اقامت داشت همینقدر که مال زکات و خمس و خراج و گزیت و عشر هر ناحیه‌ای میگرفت دیگر با رعایا کاری نداشت (صفحات ۵۸ تا ۶۰).

استاد مینوی با در جای دیگر از کتاب خود (صفحات ۳۱ و ۳۲) در همین معنی چنین نوشته است:

«نه تنها تا عهد فردوسی، حتی تا نزدیک به عصر ما، مفهوم ملیت باین معنی که ما امروز از آن میفهمیم (باسیونالیسم) وجود نداشت، تعصب عرق و نژادی و شعوبی و قبایلی بود . . . جنگجویان برای پول و مال بیشتر پیکار میکردند تا از برای ای تعصب قومی . . .»

ما ایرانیان که بفردوسی و «شاهنامه» علاقمندیم باید از کسانی که تاکنون از بیگانگان و خودمانی در باره حکیم طوس تحقیقات و مطالعات بعمل آورده‌اند قدرشناسی نمائیم. استاد مینوی در این زمینه چنین اظهار نظر فرموده‌اند (صفحه ۵۳) : مقالات جناب آقای تقی‌زاده در مجله «کاوه» (واز روی آنها در مجموعه مقالات مربوط به هزاره فردوسی) و مقالات مرحوم قزوینی و رساله حماسه ملی ایران بقلم مرحوم نولد که دانشمند بزرگ شرقشناس آلمانی برای همه کسانی که بخواهند درباره فردوسی و «شاهنامه» او چیزی بدانند و بخوانند و بگویند و بنویسند ضروری و لابد منته است و کسی نیست که در سی ساله اخیر در این موضوع چیزی گفته و نوشته استفاده کامل یا ناقص نکرده باشد .

از این پس نام استاد مجتبی مینوی را هم میتوان براساسی سه گانه بالا افزود و این خود افتخار بزرگی است

از «فردوسی و شعرا و» (صفحه ۱۶) را میخوانیم که شاید بتوان آنرا چکیده تمام کتاب دانست :

«فارسی محکمترین زنجیر رابطه ایرانی است

که در خاک ایران ساکنند»

پس هر کس بایران علاقمند است و وحدت و استقلال و افتخار آن مردم آنرا خواستار است باید زبان فارسی را عزیز و محترم بدارد و بدان خدمت نماید. استاد مینوی پس از بیان اهمیت زبان فارسی و سیر تاریخی دوسه هزار ساله آن بدین نتیجه میرسد (صفحه ۶۳) که : «فردوسی از برای این زبان فارسی کتاب بزرگی ساخت که آنرا برای ایران میتوان همرتبه قرآن دانست از برای عرب . آنچه او بعهده گرفته بود انجام داد ، اگرما نیز سهم خودرا انجام دهیم شایسته داشتن شاعری بپایه فردوسی هستیم و الا فلا .»

این نظرنیز در حکم کلمه قصاری است که جا دارد در بالای تمام کتابهای دستور زبان فارسی دبستانها و دبیرستانها و دانشکدههای ادبیات نوشته شود تا همواره در زیر نظر نوباوگان و جوانان ایرانی باشد .

اینک باید ، دید بیاس احترام فردوسی و مقام رفیع «شاهنامه» قبل از هر کاری چه میتوان کرد ، راه باز استاد مینوی نشان داده آنجا که فرموده است (صفحات ۴۷ و ۴۸) : «چاپهای متعددی که از یکصد و پنجاه سال پیش تاکنون [از «شاهنامه»] کرده‌اند هیچیک رضایت بخش نیست و حتی نسخ خطی قدیم و معتبر هم نداریم که آنها را بتوانیم ملاک يك چاپ صحیح و معتبر قرار دهیم» .

ما ایرانیان نباید فراموش کنیم که تاکنون بهترین و معتبرترین «شاهنامه»ها را فرنگیها بچاپ رسانده‌اند و امروز مأخذ و مدرک اساسی ما همان «شاهنامه»ها میباشد . در مقدمه جلد اول از متن انتقادی «شاهنامه فردوسی» که از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، (سلسله آثار ادبی ملل خاور) (متون سری بزرگ شماره ۲) و از جانب «اداره انتشارات ادبیات خاور»

از سال ۱۹۶۰ میلادی بدینطرف در چندین مجلد بطور بسیار دلپسند و مطلوبی بچاپ رسیده چنین میخوانیم^۱ :

«دانشمندان جهان بارها درمورد لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت ، داهیانه و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی ترین و بهترین نسخ باشد تذکار داده اند .

آنگاه در همین مقدمه پس از بیان سعی و کوشش فراوانی که « انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی » در انتشار متن انتقادی جدید « شاهنامه » مبذول داشته است متذکر میگردد که « در حال حاضر ما قدیمی ترین متن شاهنامه را بخوانندگان عرضه میداریم این نخستین مرحله است در تتبع درباره متن این اثر و پایه ای برای تتبع بعدی آن^۲ » .

پریسور رستم علی اف از ایرانشناسان بنام روسیه شوروی و عضویت هیأت اعزامی روسیه در کنگره باستانشناسان در ایران در مصاحبه ای که در شیراز با خبرنگار روزنامه اطلاعات نموده^۳ بیانات مفصلی درباره «شاهنامه» دارد و از آن جمله درباره فعالیت ایرانشناسان شوروی چنین گفته است که :

«این فعالیت ها هنوز اول کار است و «شاهنامه» که يك دایرة المعارف فرهنگ و دانش و هنر و تاریخ قدیم ملت ایران است سالها مطالعه و بررسی لازم دارد تا فهم و درك عمق این کتاب بزرگ میسر گردد و هم اکنون در شوروی کتابی بنام « دشواریهای شاهنامه » بچاپ رسیده است که در آن کتاب بیشتر از ۴۵۰۰۰ واژه قدیم و اصیل ایرانی که از بین رفته بود دوباره احیا و جمع آوری شده است و البته این کار قطره ایست از آن دریای بزرگی که جهت شناختن و درك صحیح «شاهنامه» باید انجام گیرد و برای این منظور دانشمندان شوروی تصمیم دارند که يك « انستیتوی بین المللی فردوسی » تأسیس نمایند که در آنجا دانشمندان کشورهای همکاری کنند و غرض از این کار تسریع انجام تحقیقات مربوط به «شاهنامه» میباشد و بعقیده دانشمندان شوروی این انستیتو باید در کشورهای دیگر شعبه های تحقیقاتی داشته باشد» .

پرفسور کانکوسی دانشمند روسی و عضو دیگری از هیئت اعزامی شوروی نیز بیاناتی دارد که بسیار شنیدنی است^۴ و از آن جمله گفته است که :

«در اتحاد جماهیر شوروی بیشتر از پنجاه مؤسسه مختلف و پانصد دانشمند و ایرانشناس مشغول مطالعه تاریخ و ادبیات و فرهنگ و تمدن قرون وسطی و قرن حاضر ایران هستند و

۱ - بمصاحبه خبرنگار اطلاعات در «اطلاعات هوایی» مذکور در فوق مراجعه شود .

۲ - استاد مینوی در صفحه ۶۸ کتاب خود مینویسد « مادام که چاپ قابل اعتماد و مبتنی بر نسخ قدیم و صحیح از شاهنامه در دست نداریم در نقل ابیات از چاپهای [فرنگی] مهمل و فوئرس و مسکو و چاپ بروخیم ... ترکیب میکنیم و بیشتر بچاپ مسکو و حواشی آن تکیه میکنیم .

۳ - مجلدات این «شاهنامه» چاپ مسکواز جلد اول تا جلد ششم تاکنون بچاپ رسیده است و جلد های هفتم و هشتم و نهم نیز باید در طی همین امسال (۱۹۶۸ میلادی) پایان برسد و از چاپ بیرون آید .

۴ - شرح آن بتفصیل در «اطلاعات هوایی»

۵ - این رقم در چاپ مطبوعه شماره اول اردیبهشت ۱۳۴۷ بچاپ رسیده است .
مغشوش است و درست خوانده نشد .

همکاری دانشمندان ایرانی و شوروی به پیشرفت این مطالعات بی اندازه کمک میکند و تاکنون در شوروی تقریباً در حدود ده هزار کتاب و مقاله و تحقیقات علمی دیگر راجع بایران بچاپ رسیده است.

البته آرزوی ما ایرانیان است که چنین مؤسسه‌ای برای تحقیق در امر «شاهنامه» در خور ایران بوجود آید و مشغول کار باشد ولی نباید فراموش نمود که بمصادق و گفت آن شهری که در وی دلبر است، آن نقطه از کره ارض برای انجام چنین کاری مناسب‌تر است که اسباب کار در آنجا مهیا تر باشد و مرکزیت بیشتری از لحاظ رفت و آمد و دسترسی بآخذ و مدارك و کتابخانه‌های بزرگ و اسباب کار داشته باشد و مسلم است که در هر کجا باشد دانشمندان جوان و نام‌آور ایران امروز نیز در آن سهم بسزائی خواهند داشت.

البته شایسته است که این گفتار دور و دراز را که الحق جادارد خودم درباره آن این بیت را از «شاهنامه» بر زبان جاری سازم که :

«نه پیچی بکاری که کار تو نیست نتازی بدان کوشکار تو نیست

باز با جمله‌ای از «فردوسی و شعر او» پایان برسانیم . استاد مینوی پس از نقل این بیت معروف که میگویند فردوسی در حق سلطان محمود گفته :

«چواندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود»

خطاب بهموظفانش چنین فرموده است که ما آنرا خاتمةالمقال قرار میدهیم :

بیائید ما که خود را از نژاد شاهان و بزرگان مذکور در «شاهنامه» می‌پنداریم کاری کنیم که شایسته فرزندان خلف باشد . نسخه خوبی از «شاهنامه» فراهم آوریم و چاپ کنیم و بانواع و اقسام صورتها و به قیمت ارزان در دسترس عموم قرار دهیم و بالاتر از همه اینکه شاهنامه را بخوانیم . (صفحه ۴۸) .

و برسم توضیح فرموده است «حق این است که همتی بکنیم و مبلغ معتنی بهی صرف عکسبرداری از کلیه نسخ خطی قدیمی و جمع آوری آنها بکنیم» و درباره نسخه‌های قدیمی «شاهنامه» تصریح نموده اند که «عکس بعضی از این نسخ در طهران و در کتابخانه‌های شخصی و عمومی ایران هم چند نسخه بالنسبه قدیم موجود است اما در کتابخانه‌های ممالک دیگر هنوز نسخه‌های قدیمیتری هست که باید عکس آنها را گرفت و بایران آورد و وسایل کار را فراهم کرد» (صفحه ۴۷) .

ای کاش همت بلند و رسای «انجمن آثار ملی» انجام این کار را هم بعهده می‌شناخت و بازورق زرینی بر دفتر مفاخر خود میافزود . با تقدیم توقیر و احترامات فائمه

ژنو - اردی بهشت ۱۳۴۷

تب تردید

ای که خداوند گیسوان بلندی
نرگس شاداب کوهسار کبودی
انجم دلاویز ابروان تو نازم
سینه لرزان خود ، به سینه من نه
خیز و در آغوش من ، به خنده نهان شو
سایه ابر است و آبشار بلورین
تازم و شادان به خیمه گاه تو آیم
چیست گناه تو ، غیر لرزش بیگاه ؟
بر سر آن بستم ، ز بوسه سیه کن
عاقبتم چون پیاز مریم نوخیز
شانه زنان ، دل به دوش و ساق تو لغزد
پا به سرش ، بوسه گاه دل کن و بگذر
دست فریدون بگیر و در دل این باغ
با من رسوا نشین ، به تجربه چندی
سنبل بویای بوستان هلندی
چهره به یاران ترش مدار ، که قندی
خواهی اگر رایگان دهم بتو پندی
تا نرساند کست ، به خیره گزندی
بر سر دوش تو گر کشند پرندی !
دست من افتد اگر بیال سمندی
ای سر پستان که زیر جامه به بندی !
گر ز من ای شوخ دلربا ، گله مندی
کندی و ، بر نادمیده غنچه ، فکندی
گر سر زلفت نگیردش به کمندی
در تب تردید اگر بکار پسندی
سرو روان شو اگر ز غصه نژندی
فریدون توللی - دهویه

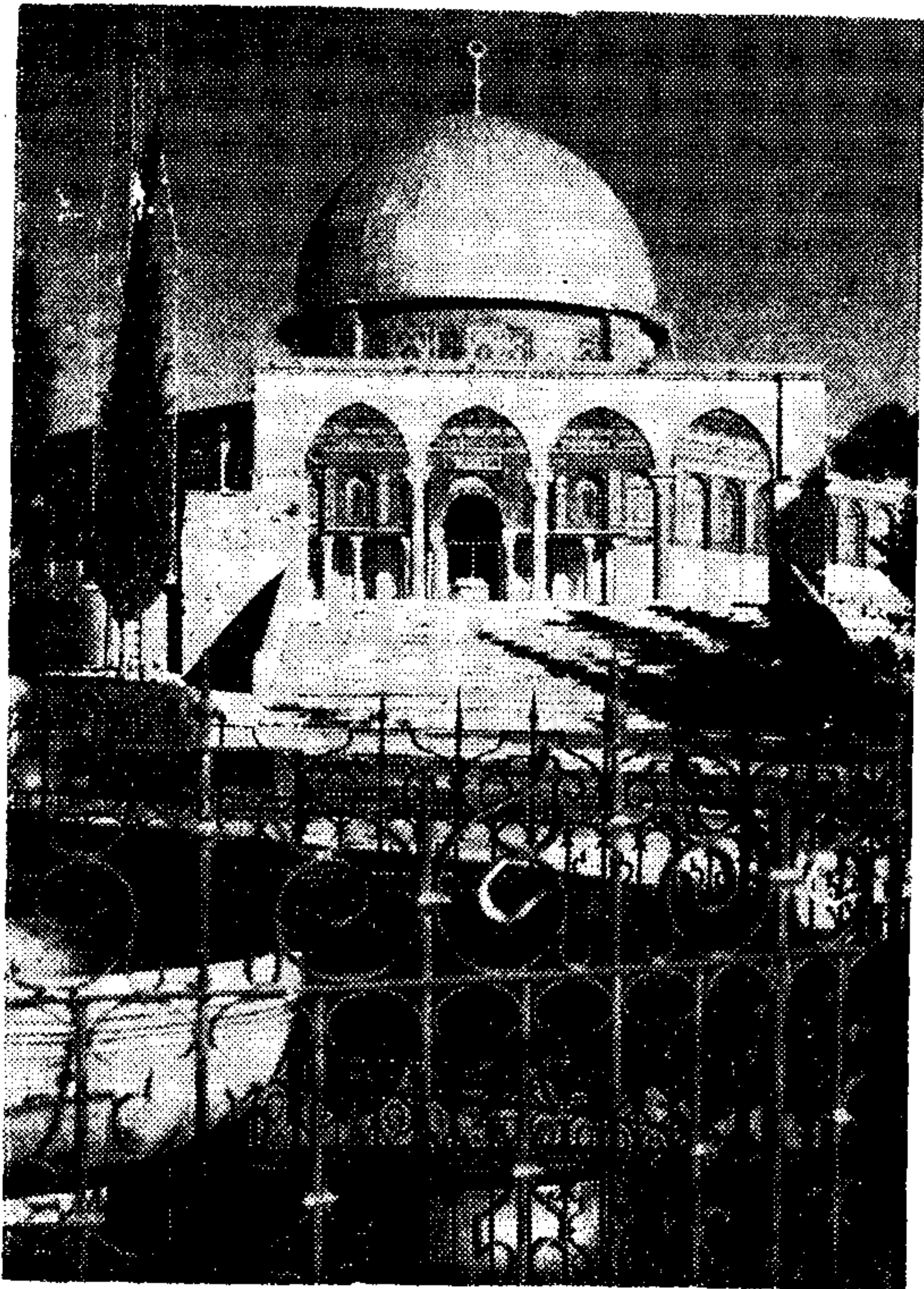


دکتر محمد جعفر شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کسور اردن

می گویند: «ترك عادت موجب مرض است». بنده هم به حکم تربیت خانوادگی یا تعلیمات مذهبی عادت کرده‌ام در دهه اول محرم و یا لااقل روز های نهم و دهم این ماه با شرکت در مجالس روضه خوانی استخوان سبك كنم! اما از بخت بد امسال این عادت بهم خورده است، میدانیم که روضه خوانی و تعزیه داری آئین ما شیعه مذهب هاست، و چنانکه گفتم در عمان شیعی نیست. و آنهایی هم که هستند، در برپاداشتن این مراسم دست کمی از سنیان ندارند! پس بالطبع روضه خوانی هم نیست، و چه دشوار است که کسی بخواهد عادت را یکباره ترك کند. گویا بنا بود آن روزها موجبات ناراحتی بنده روسیاه از هر جهت فراهم شود، چه در همین ایام هفته نامه‌ای که در مکه معظمه چاپ میشود بدستم رسید سرمقاله آن خطبه روز جمعه خطیب مسجد الحرام بود. مولانا در آغاز سخنان خود فرموده بودند: «ایها الناس بدانید ماه پر برکتی به شما روی آورده است. هر کس بتواند در این ماه روزه بدارد چه ثوابی که خدای تعالی برای او ذخیره نمی کند! و چه پاداشی که بدو عطا نمی - فرماید! و اگر نتوانید همه ماه را روزه بگیرید باید بهترین روز آن را که روز عاشورا است روزه بدارید، چه آن روزی است که حق بر باطل پیروز شد.» باید دانست مقصود جناب شیخ از پیروزی حق بر باطل واقعه کربلا و غلبه یزید بر حسین بن علی (ع) نیست هر چند که این روایت و نظائر آن برای همین منظور ساخته شده. این روایت از جمله سلسله احادیث موضوعی است که غالب آنها به ابوهریره دوئلی صحابی معروف



مسجد اقصی

سبحان الذی اسری بعبده لیلان المسجد الحرام الی المسجد الاقصی

منسوبست، در صورتی که روح مرحوم ابوهریره از آن خبر ندارد مخصوصاً روایاتی که مربوط به فضیلت عاشوراست۔ حقیقت اینست، کشته شدن دخترزاده پیغمبر به فاصله نیم قرن پس از مرگ او آنهم به دستور کسی که خود را مدعی خلیفه مسلمانان می دانست، چیزی نبود که جامعه مسلمان باهمه لاقیدی و بی بندوباری که در آن پنجاه

سال بدان خو گرفته بود به آسانی بپذیرد. حتی حادثه قتل عثمان هم بدین پایه نمیرسید، زیرا اولاً عثمان نسبتی چنان نزدیک با پیغمبر نداشت، ثانیاً مقامی مسؤول بود وعده‌ای از سران از وی آزرده بودند، ثانیاً شورشیان و آشوبگران مسؤولیت قتل او را برگردن داشتند، در صورتی که حسین (ع) را حکومت مسؤول بدستور خلیفه مسؤول کشته بود. همین که امویان برعکس العمل مردم در مقابل این واقعه وقوف یافتند برای آن که مبادا خاطره آن سال به سال در خانواده‌های هاشمی و یادوستداران آنان تجدید شود به جعل این حدیث‌ها پرداختند تا ذهن مسلمانان را از واقعهای که در این ماه رخ داده است منحرف کنند، و برای ماه محرم فضیلتها ساختند و مخصوصاً روز عاشورا را عید گرفتند. البته بابر افتادن حکومت اموی این مراسم از بین رفت و با روی کار آمدن فاطمیان در مصر و آل بویه در ایران و عراق، عزیه‌داری روز عاشورا در قاهره و بغداد به اوج اعلی رسید چنانکه در سال ۳۵۲ معزالدوله دستور داد دکانهای بغداد را به بندند و خرید و فروش را موقوف کنند و زنان را فرمود تاروی خود را سیاه کنند و با گریبان چاک در بازارها بگردند! و چنان شورش را در آوردند که این کثیر دمشقی در البداية والنهاية از این سالها به «سنة البدعة» تعبیر می‌کند. اما روایتهای در کتابهای حدیث اساتید شیوخ ثبت شده بود و کاری نمیتوانستند کرد، ناچار مخالفان هم همان راه را پیش گرفتند و تا توانستند، در مقابل آنان روایت ساختند چنانکه آن روایات را سالها گفتند و شنیدیم و گریستیم و گریان نمایی کردیم و بهشت‌ها برای خود واجب ساختیم! داستان روایات موضوعه خود حدیثی مفصل دارد، طولانی‌تر از سفرنامه اردن، اما چون ذکر آن از ملل و نحل شهرستانی گرفته تا مقالات آقای دکتر باستانی تصریحاً یا تلویحاً رفته است، به تکرار آن نمی‌پردازم. بهر حال افسرده بودم خواندن خطبه جناب شیخ افسرده‌ترم کرد از آن بدتر اینکه خود هم روز عاشورا باید در تالار دانشکده ادبیات مستمعان را مستفیض کنم، آنهم چه مطالبی؟ حدیث زندگانی عرب جاهلی و قتل و غارت‌های آنان، اشعار حطیئه و زهیر، وامرء القیس و سخنانی از این قبیل که خواندن و شنیدن آن در ماه ربیع هم کراهیت دارد چه رسد بروز عاشورا!

خوشبختانه تعطیل منبر روز سه‌شنبه فوزی عظیم بود، زیرا موجب شد موضوع سخنرانی آن روز را (اسلام چیست؟) برای امروز ذخیره کنم.

امروز هشتم فروردین و روز عاشورا است ساعت ده صبح بدانشگاه رفتم. همه چیز عادی بود کلاسها باز و شاگردان مشغول درس و بحث‌اند، تنها اثری که از محرم در عمان دیدم قطعه شعر نسبتاً سستی بود که شاعری محلی بیاد شهدای طف سروده بود و در روزنامه «الدستور» چاپ شد.

ساعت یازده باتفاق رئیس و معاون دانشکده ادبیات به محل سخنرانی رفتم. تالار دانشکده ادبیات که بنام یکی از رجال سیاسی اردن «مدرج سمیرالرفاعی» نام دارد تنها محل اجتماعات و سخنرانیهای دانشگاه است. مستمعانی که قرار بود درحاضر باشند همگی آمده بودند عده‌ای هم تبرعاً شرکت داشتند! شاید برای اینکه ببینند فارسی زبانی چگونه بخود جرأت داده است در کشوری عربی آنهم بین دانشجویان رشته زبان و ادبیات عرب عربی بلغور کند. استادان این دورشته و چند تن از استادان دیگر رشته‌های دانشگاه حاضر بودند. آقای دکتر عبدالکریم غرائب استاد تاریخ و رئیس دانشکده ادبیات (چون سخن از استادان دانشگاه اردن است امیدوارم استعمال کلمه دکتر برای غیر پزشک منع بخشنامه‌ای نداشته باشد) آنگاه داستان مربوط قبل از صدور بخشنامه است) بنده را بحاضران شناساندند که چنین است و چنان است. عناوینی برمخلص بار کرد که اگر حقیقت داشت زیر فشار هریک از آنها استخوان سالم در بدنم نمی‌ماند خوشبختانه بعضی از این عناوین را دانشگاه تهران دریغ فرموده است و بعضی را هم بخشنامه سلب کرد و در نتیجه نفسی راحت می‌کشیم.

مثل معروف «لاف در غربت» را همگی شنیده‌اید و احیاناً بسیاری از مزایای آن بهره‌مند شده‌اند و میدانند چه مزه‌ای دارد خاصه وقتی که دیگری برای انسان لاف بزند و بالاخص که از زبان شخصیتی علمی باشد. پس از بیانات آقای رئیس دانشکده ابتدا و ارتجالاً جملاتی گفتم باین عبارت:

نمیدانم چنانب ینمائی چه اصراری دارند که این مطالب چاپ شود در صورتیکه تکرار مکرراتی بیش نیست. حال که از پذیرفتن چاره ندارم برای آنکه فیض عام باشد (البته باصرار ایشان) از همکار فاضل خود آقای فیروز حریرچی درخواست شد که ترجمه سخنرانی‌ها را بعهده گیرند و ممنونم که پذیرفتند.

تابى مكارم سعادة عميد الكلية ، الا ان يقدم ضيفه اليكم ، بما يؤكداصالة محتده وشرف سجيته، فتغمدنى باوصاف ونعوت تتضاءل امامها حقيقتى .

اخواتى ، اخوانى الاعزاء ، ماانافى الحقيقة الاطالب علم مثلكم ، جئت لازوركم واعيش معكم برهة من الزمان، استأنس بكم وتستأنسونبى ، وحتى نحقق عملياً جوامن وحدة التفكير على صعيد الحضارة الاسلامية. وهذه المحاضرات، التى اتشرف بالقائها على مسامعكم الكريمة، لاتخرج عن كونها وسائل هارفة لغايات مباركة .

ولكم انا معتز بشرف كونى اول ممثل ثقافى يأتى من جامعة طهران ، ليلتقى بانوار الفكر وشوامخ العلم من ابناء الاردن الحر الابى سائلا على القدير ، ان يبارك هذه الصلات ، فتتوثق عراها ، ويتسع مداها ، بفضلها ومنه تعالى .

وسترون فى كلامى من العجمة وفى منطقى من الرتنة ، مايد هشكم. ولكن حسبى اننى احد ثكم من وراء هذا المنطق العى، بلغة أوكد لكم، اننى مفصح فيها كل الفصاحة، فهى لاتتقيد بابة قاعدة صرفية او نحوية ، ولايتسع لهاى قاموس من قواميس اللسن العالمية مهما اتسع نطاقه، وتلك هى لغة الاخوة الاسلامية، لغة الدين ، لغة الحب ، لغة القلب ، والقلب يهدى الى القلب . وانى اذ استمىحكم الاجازة لالقى محاضرتى الاولى بعنوان « ماهو الاسلام » انما اعبر عن مدى التآلف الروحى الذى يربطنى بكم ويشجعنى على عرض بضاعتى القليلة المتواضعة ، شاكرًا لكم تكرمكم بالحضور والاستماع ولسعادة العميد لطفه البالغ وكرمه السابغ .

واين است متن سخنرانى :

بسم الله الرحمن الرحيم

ولد الرسول الاعظم (صلى الله عليه و آله) نبي المسلمين و صاحب الدعوة المحمدية بعد اشهر من وفاة ابيه فقد كان لا يزال في بطن آمنة بنت وهب عند مفارق عبدالله الحياة اثناء عودته باحدى القوافل من الشام . و ما ان بلغ السادسة حتى ماتت امه اثناء عودتها به من المدينة على أثر زيارة القوم ابيه لبنى النجار و دفنت في الطريق فعادت به ام ايمن جارية ابيه الى مكة ليدخل في كفالة جده عبدالمطلب احدار كان السيادة و الشرف في قريش . و ماهي الاستنان مضتا حتى توفي عبدالمطلب فالت الكفالة الى عمه الشقيق ابي طالب و كما قيل فان عبدالمطلب كان قد اوصى ابا طالب بكفالة محمد (ص) و كان ابوطالب صاحب تجارة فاصطحب محمدا في اسفاره .

و كانت حادثة النبي تتصوع بعقب الصفاء و تتلالا باشراف السريرة و صدق الرأي اذ تجلت عن بشائر القائد العظيم و ارهصت بالانسان الكامل منذ نعومة اظفاره بصورة فرضت شخصيته على القوم و الفوا انفسهم مطالبين بالاعتراف به فلقبوه بالامين . وليس لهم ان يمنوا عليه في تلقيبهم اياه بل ان محمد اليمين عليهم اذ هداهم الى فهم واقعه

رسول بزرگ (ص) پیامبر مسلمانان و مؤسس شریعت محمدی چند ماه پس از وفات پدرش متولد شد . هنوز در شکم مادرش آمنه دختر وهب بود که پدرش عبدالله هنگامیکه همراه یکی از کاروانها از شام بر میگشت بدرود حیات گفت . همینکه بسن شش سالگی رسید مادرش نیز هنگامیکه با او از مدینه باز می گشت وفات نمود و در راه بخاک سپرده شد . آمنه در این سفر برای دیدار خویشاوندان عبدالله یعنی بنی النجار رفته بود . ام ایمن کنیز و خدمتکار عبدالله محمد را با خود بزمکه برد تا جدش عبدالمطلب که یکی از بزرگان و متنفذان قریش بشمار میرفت سرپرستی او را برعهده گیرد . هنوز دو سال از این واقعه نگذشته بود که عبدالمطلب در گذشت و کفالت او برعهده عموی مهربانش ابوطالب نهاده شد چنانکه گفته اند عبدالمطلب ابوطالب را بدین سرپرستی وصیت کرد . ابوطالب مردی بازرگان بود و محمد را در سفر با سود همراه میبرد .

در کودکی رایحه صفا و صداقت از محمد استشام می شد و روشنی درون و درستی رای او از شخصیتی خبر می داد که آینه تمام نمای انسان کامل است و باید در آینده پیشوایی بزرگ گردد . بالای سرش زهوشمندی می تافت ستاره بلندی

شخصیت وی آنچنان بزرگ بود که در همان کودکی عصمت خویش را بر قوم خود قبولاند و خواه ناخواه با امتیاز او اعتراف کردند و به امین ملقب ساختند . آنان با اعتراف بامانت محمد بر او منتی نداشتند بلکه این محمد (ص) بود که بر فرد فرد آنان منت داشت زیرا وی با کردار و گفتار عظمت روح و قلب و فکر خویش را نشان داد و جودش چشمه

الاخلاقى وحقيقته الانسانية بما اظهر لهم من عظمة النفس والقلب و الفكر قولا و عملا و بوجوده كينبوع للمثالية الكريمة الوادعة بينهم .

روى انه لما بلغ الخامسة والثلاثين جدت قريش بناء الكعبة لتصدع جدرانها وكان الرسول ينقل الحجارة مع القرشيين وقد اختلفوا فيمن يضع الحجر الاسود مكانه، ثم اتفقوا على ان يحكموا اول داخل من باب بنى شيبة فكان الرسول (ص) اول من دخل منه فقالوا «هذا هو الامين رضينا حكما» واخبروه الخبر .

فبسط الامين رداءه و وضع الحجر و قال « لياخذ كل قبيلة بطرف من الثوب ، فرفعوه حتى انتهوا الى موضعه فاخذهم الرسول و وضعه فى مكانه و بذلك ارضاهم جميعا بعد ان شجر بينهم ما شجر من الشحنا و التعصب و تداركهم بعد ما «دقوا لها عطر منشم» وهياؤا الاستنفارها طشتا من الدم . (بقيه دارد)

جوشانى بود كه سلسال عذب انسانيت از آن جريان داشت و باهر جريانى آنان را از حقيقت اخلاقى و نسانى خویش سيراب ساخت .

روايت كرده اند هنگاميكه آن حضرت بسن سى و پنج سالگى رسيد قريش بناى خانه كعبه را كه ديوارهايش شكاف برداشته بود تجديد كردند . محمد در آوردن سنگ با آنان همكارى ميكرد . قريش بر سر اين مسأله كه چه كسى حجر الاسود را در جاى آن نصب كند با يكديگر در افتادند ، آنگاه همداستان شدند نخستين كسى را كه از باب بنى شيبة وارد شود حكم قرار دهند و محمد كسى بود كه از آن در درآمد پس گفتند او امين است و ما بحكميت او تن در ميدهيم وى را از چگونگى نزاع خبر دادند .

امين (ص) جامه خویش را بگسترد و حجر الاسود را در آن نهاد و گفت هر قبيله اى يكى از گوشه هاى اين جامعه را بر كيرد . پس آنرا برداشتند . محمد (ص) سنگ را بر گرفت و در جاى آن نهاد و با اين كار همه را خشنود ساخت از آن پس كه زبانه آتش كينه و تعصب در ميان آنان بالا گرفته و هريك دست خود را در كاسه خون ۱ فرو برده و بدین كار تا پيروزی نهائى ميان بسته و بر خويشتن (عطر منشم) ۲ پاشيده بود .

۱ - اشاره است بداستان «لعقة الدم» كه در تاريخ هاى اسلامى ثبت است .

۲ - ضرب المثللى است . گویند منشم زنى داروگر از قبيله همدان بود و چون بوى خوش او را بكار مى بردند و جنگ مى كردند آتش جنگ تيزتر مى شد . و سپس جمله «قد دقوا بينهم عطر منشم» ضرب المثل شد .

سواد قرارداد استخدام کرزیز اطریشی

از مأموریت های فرخ خان امین‌الملک سفیر ایران در دربار ناپلئون سوم یکی هم این بود که عده‌ای صاحب‌منصب نظامی فرانسه را برای تربیت قشون ایران استخدام نماید و برای اینکه در بستن قرار داد نمونه‌ای در دست داشته باشد، میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر دول خارجه سوادى از قرارداد استخدام کرزیز اطریشی را که در زمان امیرکبیر برای همین منظور یعنی تعلیم و تربیت محصلین و سپاهیان ایران استخدام شده بود جهت وی فرستاده است تا ملاک عمل او در استخدام صاحب منصبان فرانسوی باشد.

عین‌سند که گوشه آن را میرزا سعیدخان نوشته است ضمن اسنادی که بهمت بلندجناب آقای معاون‌الدوله غفاری بضمیمه کتابخانه ایشان به دانشگاه اهداء شده است یعنی بایک سلسه اسناد دیگری مربوط بمأموریت فرخ خان در دست طبع است و من بنده با اجازه‌ای که مدت‌ها پیش در باره انتشار این سند از ایشان کسب کرده‌ام در مقام انتشار آن برآمده‌ام.

سواد ترجمه قرارنامه ۱ عالیجاه ۲ موسیون‌جان‌خان در باب

کرشش معلم توپخانه

بنده در گاه لیوتانت اول ۳ اعلیحضرت امپراطور اوستریا ۴ اوقوست کرژیژ چون قرارنامه را قبول داشت که عالیجاه موسیوجان داود مترجم اول دولت علیه ایران با اسم دولت مشارالیه از برای معلم توپخانه تصدیق نمود تعهد میکند که قرارداد های آتیه را بصدق تمام (تام) و دقت تمام مراعی خواهد داشت

ماده اول - بنده بدولت علیه ایران مدت پنجسال تمام بقسم معلم توپخانه در مکتب خانه پادشاهی نظامی که در دارالخلافه طهران بنا شده است ۵ خدمت خواهم کرد و در درس و یاد دادن اشخاصی که امنای دولت علیه ایران بمکتب خانه مزبوره تعیین خواهند نمود سعی تمام مراعی خواهم داشت.

ماده دوم - اگر اولیای دولت علیه ایران از او خواسته باشند که بتعلیم لشکر منصوریه ایران پردازد و هم این را قبول داشته حسب الامر و خواهش امنای دولت علیه بعمل خواهد آورد.

ماده سیم - وقتی که بنده شکایتی داشته باشم راست بر است و بدون واسطه دیگر بامنای دولت علیه ایران عرض نموده اجرا خواهم داشت.

- ۱ - بعد از این کلمه، کلمه دیگر هم بود که چون زاید بنظر میرسید حذف شد.
- ۲ - این کلمه عالیشان هم خوانده میشود.
- ۳ - این عنوان را به تعبیر امروزستوان یکم میگویند.
- ۴ - Austria = اطریش.
- ۵ - مراد دارالفنون ومعلوم میشود که هنوز جان‌داود از نام‌گذاری آن اطلاع نداشته است.

ماده چهارم - نسبت بهادات و قواعد مملکت ایران به آنها دقت تمام کرده خلاف آن نخواهم کرد .

ماده پنجم - بعد از اتمام خدمت قرارداد شده که پنج سال باشد امنای دولت علیه ایران اختیاری تمام دارند که بنده را مبلغ دوست تومان رایج از برای خرج راه مراجعت کردن بوطن خود داده مرخص کنند یا اگر مناسب رأی شریفشان باشد که او را در خدمت دارند و اواز این هم راضی باشد تجدید قرارنامه کرد در خدمت مزبور نگاه بدارند .
تحریراً در دارالسلطنه وینادر روز سیام ماه فیا بوس ۱۸۵۱

جای امضای و مهر هنریک بارب. شاهد بنده در گاه هنریک بارب صاحب منصب نظارت خانه تجارت دولت بهیه اوستریا و مترجم دیوانخانه بزرگ ممالک متعلق بدارالسلطنت وینا که در زیر امضاء و مهر کرده ام تصدیق میکنم که این ترجمه قرارنامه را که در حضور بنده با امضای و مهر موسیو کرژیژ رسیده بود خودم از زبان نمسه ۲ بزبان فارسی آورده ام و صحیح است. تحریراً در دارالسلطنت وینا در روز دهم ماه اوگوستوس سال ۱۸۵۱ تاریخ عیسوی هنریک بارب ۳

بخط میرزا سعیدخان

«شرایط نو کری معلم توپخانه در ازاء ششصد تومان مواجب از قرار تفصیل است و شرایط نو کری سایر معلمین نمساوی هم از قرار این شرح است . در باب مواجب هم چندان فرق ندارند از ششصد تومان قدری بیشتر و بعضی قدری کمترند .

نکته مهم در این قرارداد مختصر و مفید که شاید نکات اساسی آن در تهران به جان داود تذکر داده شده باشد این است که راه هر گونه عذر و بهانه و تشبث و دست آویزی بر روی امضاء کننده بسته شده است و باید تا آنجا که وجدانش اجازه میدهد کار کند و بدستوریکه به او داده میشود احترام گذارد و بهیچ مقام خارجی هم بستگی و پشت گرمی نداشته باشد. قرارداد را هم مترجم رسمی دیوانخانه وینه برای امضاء کننده خوانده و بعنوان گواه خود وی هم آن را با معرفی خود امضاء کرده است و جای هیچگونه ایراد و شك و تردیدی در آن نیست . اما اشخاصی که در این قرارداد نام برده شده اند .

نخست - جان خان ، یا جان داود مترجم اول دولت ایران که عضو وزارت امور خارجه و جزء اعضاء سفارت ایران در سن پترزبورگ بود و از طرف امیر کبیر به اوما موریت داده شده بود که برای استخدام معلمین اطریشی به وینه پایتخت اطریش برود .

دیگر - اوگوست کرژیژ Auguste krziz که در منابع ایرانی او را «آگشت کیژیرو» و «کرشیش» و «کریشش» نوشته اند مانند همکار و هم وطن خود «دکتر بولاک» اصلاً چك بود و بعنوان معلم توپخانه استخدام شده بود ولی حساب و هندسه و جغرافیا و تاریخ جنگهای معروف را نیز درس میگفت . ۴ در سال ۱۲۶۹ که وبا در طهران شیوع یافته و ناصرالدین

۱ - این کلمه را نتوانستم بخوانم ، به اسامی ماهها به زبان آلمانی هم رجوع نمودم رفع مجهول نشد .
۲ - یعنی اطریش و در حالت نسبت نمساوی ۳ - در اصل

سند هم بهمین صورت است .
۴ - وقایع اتفاقیه نمره ۹۸ ربیع الاول ۱۲۶۹

شاه بسلطانیه رفته بود کرژبژ که در شمیرانات بود از آمدن بشهر اکراه داشت . بدستور اردشیر میرزا حکمران طهران او را در کاخ نگارستان^۱ منزل دادند تا درس کار خود و تعلیم متعلمین دارالفنون حاضر باشد^۲ . تأسیس اولین دستگاه تلگراف در مدرسه دارالفنون و سپس مبین باغ لاله زار و عمارت سلطانی از کارهای اوست^۳ . این شخص پس از گذشتن مدت قرارداد اولی بازهم سالها در ایران ماند و بارها مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و به او انعام و خلعت داده شده ، و در سال ۱۲۷۴ به منصب سرتیپی نائل گردیده^۴ . مترجم او میرزا کی پسر حاجی میرزا مقیم مازندرانی علی آبادی از محصلین اعزامی دوره محمد شاه بفرانسه بود که بعداً بمقام سرهنگی توپخانه رسید^۵ .

در سال ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه بفرنگستان رفت در روز دوشنبه دوم جمادی الاخری در سرحد ایتالیا و اطیش در ایستگاهی نزدیک قلعه نظامی Franzusust او را در میان ژنرالها و صاحبمنصبانی که برای معرفی شدن حاضر گشته بودند دیده است و در باره وی مینویسد :

«موسیو کرشیش معلم علم توپخانه را که سابقاً معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند آنجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است ...»^۶
سه دیگر - هنریک بارب که هرچند خود را در موقع نوشتن گواهی معرفی کرده است ولی اضافه میشود که او را نیز ناصرالدین شاه در همان تاریخ در مرز ایتالیا و ایران دیده و جزو مأمورین و مهمانداران اطیش بشمار آورده و درباره وی نوشته است .

« موسیو بارب Mrqarb مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد . قدری با آنها صحبت شد ... »^۷

در باره مقاله گذشته یادآوری دو نکته ضروری است:
یکی آنکه آنای سررار اعظم قهرمان نواده بانوعظمی هستند و این موضوع را دانشمند گرامی آقای حسین سعادت نوری به بنده تذکر دادند و صمیمانه از ایشان سپاسگزاری مینمایم .
دیگر آنکه بنده نتوانستم از همه تحصیل کردگان ایرانی در روسیه در دوره قاجاریه اطلاع پیدا کنم و قهراً نام بسیاری ذکر نشده است این موجب تأسف است ولی بخصوص باید عرض کنم که هر کس در تدوین این اطلاعات شرکت کند بسهم خود کمکی بتاریخ ایران کرده است.

-
- ۱ - محل فعلی مؤسسه تحقیقات اجتماعی که عمارات آن بکلی از میان رفته است .
 - ۲ - وقایع اتفاقیه نمره ۱۳۸ پنجشنبه ۱۸ ذی الحجه الحرام ۱۲۶۹ ص ۱ - همان
 - ۳ - همان
 - ۴ - مرآت البلدان ج ۲ ص ۲۲۰
 - ۵ - همان مدرک ص ۲۲۶
 - ۶ - سفرنامه ناصرالدین شاه به قطع جیبی ص ۱۸۵ .
 - ۷ - همان مدرک ص ۱۸۴

شاعر بیمار

استاد حسین مسرور با تنی نزار هفته پیش در اصفهان به بستر افتاده بود و رنجوری او عاشقان شعر و ادب را داغ غم بردل نهاده ، دعای او را شعری آراستم و شفای او را از درگاه خدا خواستم.

سید مجتبی کیوان - اصفهان

بشایستگی سرور و سرفرازی
به شعر دل انگیز جان می نوازی
کنی چون صبا با گل و سبزه بازی
قوی دست در نثر و در نظم تازی
کسی را کجا زهره ترکتازی؟
بنازم ترا با چنین بی نیازی
که چون شمع می سوزی و می سمدازی
به عیش و به راحت بزی در درازی
تو مسرور چون نام خود دائمازی
ندانم به غیر از دعا چاره سازی

مهین اوستادا که در شهر دانش
به نثر روان بخش دل می ربائی
تو آن اوستادی که با لفظ و معنی
هنرمند در چامه پهلوانی
توئی مرزبان تا زبان و سخن را
به تن کرده ای رخت الفقر فخری
توئی شمع بزم ادب من نه بینم
ترا باد کوتاه عمر کسالت
تو شاداب چون طبع خود باش و خرم
دعای تو گویم شبانروز زیرا

مجله یغما - درسی چهل سال پیش هفته ای نمی گذشت ، که با استاد مسرور ساعاتی را با هم نباشیم ، و از محضرش بهره مندی نباشد ، پس از آن دوران فقط يك بار در خیابان وی را زیارت کردم ! مسرور ادیبی است که هم شیرین می نویسد و هم لطیف شعر می گوید (کتاب ده نفر قزلباش از تألیفات اوست) . در نيك محضری و خوش بیانی نظیر کم دارد . در روزنامه اطلاعات هم از بیماری او چند روز پیش خبری بود و موجب تأسف بسیار گشت . دوستان چه می توانند کرد جز دعا .

استاد مسرور از اعیان « کوهپا » است و کوهپایه شهر کی است در هشت فرسنگی اصفهان به سوی نائین و خور بیابانك .

عبدالرنیع حقیقت (رفیع)

میرزا احمد صفایی

میرزا احمد صفائی فرزند میرزا ابوالحسن یغما جندقی از شاعران خوش ذوق و پر استعداد این دودمان است. وی ارادت خاصی بخاندان ننوت داشته و بیشتر اشعارش در مرثیه حضرت حسین بن علی (ع) و وقایع تأثر انگیز کربلا است، بطوریکه مرثیه او در شهرهای سمنان، دامغان، شاهرود، جندق (ایالت قومن) زبانزد خاص و عام است و در ماههای محرم و صفر در مجالس سوگواری خوانده میشود. اشعار صفائی در رثای حضرت حسین (ع) از نظر صنایع و بدایع شعری و همچنین انسجام و دلنشینی کمتر در بین شاعران مرثیه گوی ایرانی مانند دارد.

دیوان صفائی در مرثیه یکسال بعد از فوتش در سال ۱۳۱۵ هجری قمری به همت و هزینه مرحوم میرزا محمد خان نصیری ملقب به عمید الممالک سمنانی نماینده دوره چهارم سمنان و دامغان و جندق در مجلس شورای ملی (پدر آقای عنایت الله نصیری سناتور محترم، و تیمسار سپهبد نعمت الله نصیری ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور) که ارادت خاصی به آل-علی داشته و بکوشش داماد صفائی مرحوم اسدالله منتخب السادات خوری پدر استاد حبیب-یغمائی مدیر مجله یغما، تقریباً به قطع رقعی (۲۰ × ۱۴ سانتیمتر) در تهران چاپ شده است. این کتاب دارای ۱۳۲ صفحه و مشتمل بر ۱۱۴ بند مرثیه است و بالغ بر یک هزار و هفتصد بیت میباشد که با خط نستعلیق بسیار خوش محمد مهدی گلپایگانی بصورت چاپ سنگی درآمده است. مرحوم اسدالله منتخب السادات (متخلص به مجنون) در مقدمه آن چنین نوشته است:

(طراز خامه بلاغت و خورشید آسمان فصاحت میرزا احمد صفائی خلف - الصدق مرحوم میرزا یغمای جندقی که کشور هنر را جمشید و آسمان سخن را خورشید است اگر چه بدایت حال از ذوق جبلی بزم حریفان را شماله صفا بود ولی نه چندان گذشت که سروش غیبش در گوش هوش خطاب ترک ملاهی گفت پای از محضر رندان کشیده به گوشه انزوا منزوی شد و شب و روز با حضرت معبود در راز و نیاز بود و بنا به مضمون آیه شریفه فتهجد فی اللیل، غالب لیلی با حضرت باری در آه و زاری بسر میبرد، و طبع موزون خوشی داشته الحق در فن مرثیه خامس آل عبا گوی سبقت از استادان کامل ر بوده از لالی منظومه همه گونه در خزانه او موجود است و غزلیات شیرین و هزلیات رنگین دارد ولی غالباً بساختن ماده تاریخ که جوسنگ طبع شعراست مایل بوده زیاده از هزار ماده تاریخ شیوا منظوم داشته و بدو جوانی بندی چند بر سبک محتشم کاشانی و وصال شیرازی در مرثیه سلطان مظلومان به رشته نظم کشیده و در آخر زندگانی نیز میل کاملی بساختن مرثیه که سرمایه رستگاری یوم لا ینفع مال ولا بنون است یکصد و ده بند بعدد اسم مبارک شاه اولیاء منظوم داشته

سلیم طالب آن میشدند لذا جناب مقرب الخاقان و محمد سلطان بده
 ارباب فضل و کمال و قدوده اصحاب بذل و جلال سرکار شوکتدار
 ذوی القرب و الاقرب دار محبت شاه اولیا غلام حلقه بگوشتش منطوم کرد
 و هو عیب الممالک میرزا محمد ابن مرحوم مغفور اعطای فی الدار السریه
 میرزا محمد حسین ابن میرزا محمد ابن میرزا علی مستوفی که پدر برده
 از بدو سلسله علیه صفتیه و قاجاریه حلاله و ملوک منسوب ببلند
 از حبیب استغفار بر همگان استیاز داشته اند و از اعظم دوران
 و اکابر ایران بوده اند پدر پدر داور شمر و جاه
 زحمت بر افلاک سوده کلاه | بنابرینا حاکم ان و اسیر
 دل و دشت و بازوی شاه و وزیر | در عنقوان جوانی و بکوه کامرانی
 باین جنیال شریف افتاد که لالی نشوره که چون نبات انغش بر کنده
 و پریشان است چون پروین مجتبی و منطوط ساز و لهذا این بنده
 سداقه محبتون جذقی را امر بر قیم و تنظیم و تحسین این ابیات
 مبارکه فرمودند و این بنده برشته تحریر و آوردم که محفل
 عجم را بر آید و ذکر بن منابر را سر مایه باشد

و باز به هوای اینکه بعدد اسم مبارک حسین که یکصد و بیست و هشت عدد است در کار
فزایش بند مرثیه بود چهار بند دیگر نیز پرداخته که یکصد و چهارده باشد که پیک
اجل حلقه کوب خانه عناصرش گردید در سال یک هزار و سیصد و چهارده بصاحب
مصیبت محسوس شد. «اللهم اغفر له ولکل من تیوفی». و چون این ابیات شیواکالنجم فی السماء
پراکنده و پریشان بود و بعضی از آن گوش زد ذاکرین و الاشان شده بود در مجالس
مصیبت در منا بر قرائت میشد و صاحبان طبایع سلیمه طالب آن میشدند لهذا جناب
مقرب الخاقان و معتمد السلطان زبده ارباب فضل و کمال و قدوه اصحاب بذل و جلال
سرکار شوکت مدار ذوی العز و الاقتدار محب شاه اولیا غلام حلقه بگوش مظلوم
کربلا و هو عمید الممالک میرزا محمد بن مرحوم مغفور الفاطن فی الدار السور و میرزا
محمد حسین بن میرزا محمد بن میرزا علی مستوفی که پدر بر پدر از بدو سلسله علیه
صفویه و قاجاریه خلد الله ملکهم به منصب بلندار جمند استیفا بر همگان امتیاز داشته اند
و از اعظم دوران و اکابر ایران بوده اند

پدر بر پدر داور فرو جاہ
نیا بر نیا حکمران و امیر
ز حشمت بر افلاک سوده کلاه
دل و دست و بازوی شاه و وزیر

در عنوان جوانی و بحبوحه کمرانی باین خیال شریف افتاد که لالی
منثوره که چون بنات النعش پراکنده و پریشان است چون پروین مجتمع و مضبوط
سازد. لهذا این بنده اسد الله مجنون جندقی را امر به ترقیم و تنظیم و تصحیح این
ابیات مبارکه فرمودند و این بنده به رشته تحریر در آوردم که محفل [بزرگان] عجم
را پیرایه و ذاکرین منابر را سرمایه باشد واقعا بزرگ همتی فرمودند چنین کنند
بزرگان چه کرد باید کار و التاریخ الاختتام شهر محرم الحرام در سنه هزار و سیصد و
پانزده من هجرة النبویه و علیها جرها السلام و التحية حرره الائم الجانی محمد
مهدی الکلبایگانی سنه (۱۳۱)

دیوان اشعار صفائی با این بند آغاز میشود :

ای از ازل بماتم تو در بسیط خاک	گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک
ذات قدیم بهر عزاداری تو بس	هستی پس از حیات تو یکسر سزده لاک
خود نام آسمان و زمین آنچه اندر او	از نامه وجود چه پاک ار کنند پاک
تا جسم چاک تو و عریان بروی دشت	جان جهانیان همه زبید بزیر خاک
ارواح شاید از همه قالب تهی کنند	تا رفت جان پاک تو از جسم تابناک
پیر و جوان پدید و نهان مرد و زن همه	آن به که بیتو حای گزینند در مفاک
تخت زمین بجنبش اگر افتد چه بیم	رخش سپهر از حرکت ایستد چه پاک
هم آه سفلیان بفلک خیزد از زمین	هم اشک علویان بسمک ریزد از سماک
خون تو آمده است امان بخش خون خلق	خونرا بخون که گفته نشاید نمود پاک
تنها مقیم بارگهت ، قلبنا لیدیک	سرها نثار خاک رخت ، روحنا فداک
خاک سیه بفرق قدح خواره ای که فرق	نشناخت خون پاک تو از شیر دخت تاک

خاکم به سر ستور به نعش تو تا ختند و انگاه کشته‌ای چو تو آنگونه چاک چاک

خوناب دل ز دیده صفائی بیا بیار

شرحی ز سرگذشت شهیدان کن آشکار

نسخه‌های محدود این کتاب که ۷۳ سال از چاپ اول آن میگذرد نایاب میباشد ولی يك نسخه از آن که متعلق به آقای حاج حسین طلوعی سمنانی است بی‌دریغ در اختیار نگارنده قرار گرفته است و بسیار بجا خواهد بود که نسبت به تجدید طبع آن بصورت افست اقدام گردد تا شیعیان و مشتاقان آل‌علی از اشعار دلنشین این مجموعه نفیس استفاده و استفاضه نموده و ثواب آن نیز نصیب روح پرفتوح مرحوم عمید الممالک سمنانی که براستی یکی از چهره‌های بسیار درخشان خطه قومن میباشد گردد. بی‌تردید روح آن مرحوم از این عمل خیرخواهانه و خداپسندانه بسیار مسرور خواهد شد.

مجله یغما - از آقای رفیع حقیقت که باعشق و علاقه وافر در آثار تاریخی و ادبی خطه قومن تحقیق و تأمل می‌فرماید و کتاب **تاریخ قومن** نمونه‌ای مستند است باید ممنون بود که در این زمینه رشته کنجکاوی و استقصاء را انگسلانده است، و امتنان من بنده خاص است که جای جای نامی از پدرم می‌برد. قبلاً درباره حمام‌پهنه که ماده تاریخ آن را پدرم گفته و بخط خود بر کاشی نوشته مقالاتی داشت و اکنون در مورد چاپ دیوان صفائی.

درسی سال سال پیش مرحوم عبرت نائینی تذکره‌ای تألیف می‌فرمود بنام «مدینه‌الادب» که نسخه منحصر به فرد آن اکنون در کتابخانه مجلس است، از بنده درخواست که شرح احوال و اشعار صفائی را برایش بنویسم، اشارتی که در اینجا بانهایت شتاب و اجمال می‌شود همان است که در کتاب مرحوم عبرت نیز یاد شده است:

مرحوم احمد صفائی را پدرش ابوالحسن یغما بنام و تخلص مرحوم حاج ملا احمد نراقی مجتهد و شاعر و صاحب تألیفات ارجمند، نامیده است. زیرا ارادت و مناسبات و مطایبات یغما با نراقی بیش از آن بوده است که شمه‌ای از آن در کتب و درافواه است. احمد صفائی (جد مادری من از سوی مادر) مردی بوده مذهبی و مقدس و خشک، برخلاف برادرش اسماعیل هنر (جد مادری من از طرف پدر) و به مناسبت زهد و تقوای صفائی، مرحوم یغما که بسیاری از املاک خود را در جندق و بیابانک وقف کرده تولیت را به صفائی مفوض داشته و این معنی بر اسماعیل هنر که فرزند بزرگتر بوده گران آمده و مناسبات پدر و فرزندان را سخت تیره کرده است. اشعار صفائی به انسجام و پختگی اشعار هنر نیست ولی در مرثیه سرائی و تاریخ طرازی کم نظیر است... نوحه‌های سینه‌زنی صفائی هر يك وزنی خاص دارد، همانند تصانیف امروزی و براستی موجب حیرت است که دهاتی بی‌اطلاع از موسیقی چگونه این آهنگ‌ها را پرداخته است:

از دور نیلی سپهر، وز گردش ماه و مهر...

ناله چه کنم چه کنم چه کنم...

از دور زمان داد و بیداد...

وز جور جهان آه و فریاد...

که چون به آواز و آهنگ بخوانند بسیار خوش آیند است .
 باری ، پیشنهاد رفیع حقیقت در تجدید چاپ دیوان صفائی پیشنهادی است بجا
 و معقول ، و این وظیفه فرزندان مرحوم عمید الممالک (عنایة الله نصیری سناتور ، تیمسار
 نعمه الله نصیری ریاست سازمان امنیت کشور) است که نام پدر را زنده دارند . بحمد الله هر دو
 برادر از نعمت و جاه جهانی بهره تمام دارند ، آقای حقیقت هم که در این گونه خدمات ادبی
 گوش فرمان است و مستعد ، و امان بنده راهم پیاس اهتمام پدرم از این نمد کلاهی است که
 پس از چاپ کتاب مجلدی چند بگیرم ، و بدوستان بدهم .
 اشارت بدین نکته هم بجاست که بسیاری از بندهای مرثیه دیوان صفائی از اشعاری که
 انتخاب شده بهتر است چون این بند :

بیمار کربلا بتن از تب توان نداشت	تاب تن از کجا که توان فغان نداشت
این صید هم که ماندنه از باب رحم بود	دیگر سهپر تیر جفا در کمان نداشت
گر تشنگی ز پانفکندش شگفت نیست	آب آنقدر که دست بشوید ز جان نداشت

مثلثات سعدی

تصحیح و تحقیق استاد محمد جعفر واجد شیرازی دامت برکاته
 در سال ۱۳۴۶ ، صفحه ۲۸۴ و ۴۱۴ نوشتیم که مثلثات شیخ سعدی را استاد محمد جعفر
 واجد شیرازی سلمه الله تعالی - تصحیح و با اوراق عکسی نسخه قدیم که در صفحات ۳۷۳ -
 ۳۷۰ گراور شده مقابل فرموده اند . اکنون عین تصحیحات و توضیحات دقیق استاد واجد را
 به خط خودشان که گراور شده است به معرض مطالعه صاحب نظران و محققان جهان می گذارد .
 این رساله بیست و هشت صفحه ای بتدریج در چند شماره طبع میشود که پژوهندگان را محال
 تأمل و توجه باشد .
 اطمینان قطعی است که اهل ادب و تحقیق عموماً و مخصوصاً چاپ کنندگان کلیات سعدی
 از این رساله بهره تمام خواهند برد . ان شاء الله .
 رساله استاد واجد در صفحه بعد است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از شرح ابیات شاه داعی الی الله بیاد مثلثات شیخ اجل سعدی علیه الرحمہ افتادم و شایسته دیدم بر ابیات عربی و محلی شیرازی آن شرحی وافی بنویسم و چون نسخه های چاپی و خطی بسیار مغلوط است ناچارم تا اینجا که مقدور باشد با صلاح و انتخاب الفاظ پرداخته معنی درستی از میان آنها بدست آورم.

۱. خَلِيلِي الْهُوِيَّ أَشْهِي وَأَصْلَحْ وَلَكِنْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ أَفْلَحْ

خلیلی - منادای محذوف النداء تشبیه خلیل در حال نصب مضاف ضمیر متکلم که پس از حذف نون، یاء علامت تشبیه در یاء ضمیر ادغام شده - نداء و خطاب بمثنی در کلام عرب معمول است چنانکه شیخ در قصائد عربی خود آورده: خَلِيلِي مَا أَحْلَى لِلْحَيَاةِ حَقِيقَةً وَأَطْيَبَهَا لَوْلَا الْمَمَاتُ عَلَى الْإِثْرِ. همچنین: قَوْمًا سَقِيَانِي عَلَى الرَّيْحَانِ وَالْآسِ، إِنِّي عَلَى فَرْطِ آيَامٍ مَضَتْ آس.

الهُوِي - در چند نسخه که دیده ام هم هدی نوشته اند ولی از جهت معنی درست نیست زیرا استدرک یا استثناء از هدی بهدایت خدا و جمعی ندارد. از این رو دانسته میشود که در اصل هوی بوده و بمشابهت صورت کتبی آنرا هدی نوشته اند.

أَشْهِي - مانند اصلح صفت تفضیلی است. در نسخه ها بجای أَشْهِي - إِنِّي نوشته شده ولی با توجه بصحت معنی أَشْهِي بنظر درست می آید زیرا هوی پسند طبع است نه مایه عجز أَفْلَحْ - فعل ماضی است که در سیاق شرط معنی مستقبل میدهد.

یعنی - ای دوستان اهو سنال و کاجوئی خوش آیند و شایسته تر دیده میشود. ولی که او را خدا راه نماید و از هوی برکنار شود و سگاز خواهد بود.

۱. نصیحت نیکختان گوش گیرند حکیمان پند درویشان پذیرند.

۲. گشاپها داراغت خاطر نزن که تخی عاقلی ده بار اثرت.

گش محقق گوش ست.

از طاعت و قوی اندوز نزدیک تر قوی از راهی است.

اینها مخفف اینها، اسم اشاره بنزدیک و مشارالیه درویشان ست یا نصیحت و پند. حرف اضافه را پیش از اینها برای حفظ وزن و دلالت کلام بر آن حذف شده. داعی گوید قوی

اغت. مرکبت از افه حرف شرط بجای اگر. وت ضمیر مفرد مخاطب.

فرزت. بجای فرزند. فعل مستقبل منفی از رنجیدن ست.

تخی بجای سخن بایاء وحدت آمده و باید دانست که سخن در این شیوه بصورت

تخه و تخنه بایاء دو نقطه بالا هم آمده چنانکه در ابیات شاه داعی دیده میشود:

از بر که نام و کلام خدا هم تخه نیک میات و نام خدا. تخه داعی بخته و صافی هن

از ری معرفت غیر فانشان بوت ذوق از تخنه مهنه عام خام.

اثرت. بجای می سجد آمده. تبدیل سین بباء و دو نقطه بایاء سه نقطه اینها هم جاریست

تدکار. در این شیوه گاهی بجای حرف استقبال همزه مکسوری آورند. داعی گوید:

منه چش مردم نه دل ادراک مزخه دور اکنه ای نفس حاشاک.

یعنی اگر خاطر نرنجد گوش باینها دارا که عاقل تخی داده باری سجد و آنچه را بسودو

خود ببیند می پذیرد.

۳. مَنِ اسْتَضَعَّتْ لَا تَعْلُظْ عَلَيْهِ مَنِ اسْتَأْسَرَتْ لَا تَكْسِرْ يَدَيْهِ

استضعفت. فعل مفرد مذکر مخاطب ماضی مزیدیه صنعت از باب استفعال. مانند

استأسرت از ماده اسر.

لا تغلظ - فعل لفظی صیغہ مفرد مذکر مخاطب از باب تہ.

یعنی کسی را کہ ناتوان یافتی بر او درشتی مکن و ہر کہ اسیر کنی دستہای او را مشکن.
کما یہ از اینکہ آزار و ستم بر او روا مدار.

۵. چہ خوش میگفت در پای شترمو کہ ای فریبہ مکن بر لاغر ان زو

۶. گنیم بی مبر کول ایچ درویش کوایش می بنی دمبر ^{نیش} مزیش

کہ - بجای چو حرف شرط آمدہ شاہ داعی گوید کہ عکس ری خہ شہ گلزار کائنات او کند
ہزار بلبل و گلزار ہن از ان گلزار - این کلمہ متصل بکلمہ بعد از خود ہم نوشتہ میشود. و بصورت
کاف فلرسی در نسخہ چاپ شرکت کما فروششی ادب غلط مطبعی ست.

کول - بضم کاف مانند کولہ بمعنی پشتوارہ آمدہ و آن باری ست کہ بردوش یا بر پشت ^{کشید}
وا احتمال دارد بفتح کاف مخفف کول بفتح اول و دوم باشد و آن پوستین پشت دراز کم ^{لبست} ہا
کہ فقیان پوشند. نظامی گوید: میفکن کول گرچہ عار آیدت کہ هنگام سرمایہ کار آیدت.
وایش - مرکبت از وایہ بمعنی آرزو و ش ضمیر غائب داعی گوید: وش وایہ تو و ش
مید نیک ہر چش بیدی چہ خوب و چہ زشت.

بنی مخفف بنی فعل مستقبل مخاطب شرطی ست از دیدن - داعی گوید: سراز میبت
و نبوتش وضو نش صف مرکبت بنی جزو رو -

مزیش - مرکبت از مزہ فعل لفظی مخاطب از زدن وش ضمیر غائب کہ در تحلیل مضاف ^{لیہ}
دمبل می باشد - و دمبل صورتیست از دمبل کہ از ادا دانہ و کورک گویند.

یعنی چون منعم و توانگر باشی پشتوارہ یا پوستین ہیچ درویش را بر زور بردار و مبر -
و چون آرزو و نیاز او را ببینی دمبرش را بایش وزن و آزاری باورسان. مراد آنکہ

توانگر باید آرزوی درویش بنیامان را بر آورد و دستگیری از او کند نه کوله نشستی یا پوشتن

اورا ببرد و آزار و سستی بر او روا دارد.

۵ دَعِ اسْتِنْقَاصَ مَنْ زَالَ احْتِرَاْ فَقَوْسُ الدَّهْرِ لَمْ تَبْرَحْ سِهَامًا.

دَعِ. فعل امر حاضر از دَعِ. ماضی و مصدر این فعل متروک یا قلیل الاستعمال.

استنقاص. بروزن استفعال از ماده نقص است.

زَالَ. فعل ماضی از ماده زوال است. در نسخه ها هر طال نوشته اند ولی از جهت ^{معنی}

زال مناسب مضمون این ابیات است.

لَمْ تَبْرَحْ. فعل مجدمفرد مؤنث از بُرَحَ بمعنی زوال و از میان رفتن است. این لفظ در ^{نسخه}

چاپ کتابفروشی ادب لم تفرح نوشته شده که قطعاً غلط و محرف لم تَبْرَحْ است همچنین

لم تفرغ در نسخه چاپ بروخیم.

یعنی. کم شمردن و خوار داشتن کسی را که بزرگداشت او از میان رفته و اگر از زیر اثرها

کمان روزگار از میان رفته و پایان نرسیده.

۵ جَاحَتْ بِنْدَ بَاشْ اَرْمِیْ تَوَانِیْ تَرَانِیْ ز اَرَبِیْنْد اَر دِ چَر دانی.

۶ بیات ای دهر دو فراتیر آریشْت نه هر کیش تر نه کمان بوکس ^{کشت} ای

بیات. بجای بیارد آمده با حذف راء مانند بیه بجای ببرد در ابیات کمان ملاحظ ^{دع}

گفتم اغریبونت رو به زنگ از دلم شکر که دید را آمد کشف و کرامات مه.

ای. بجای این می آید و صورت این در نسخه ها از تصرف نویسندگان است. ^{سج}

آری. مرکب است از آ بجای حرف اضافه و ری بجای رو. و پشت معطوف بر آن شده ^ک

نه در مصراع دوم یکی حرف نفی و دیگری حرف اضافه بجای در بمعنی ظرفیت است.

تو بجای بود آمده و معنی باشد میدهد.

آی. ظاهراً با همزه مکسور باشد بجای می حرف استمرار. و در این صورت کشت بجای
کشد فعل مستقبل است که ماقبل آخر آن ساکن شده مانند نبرد بجای نبرد درست
دای: غلط مکان نه ره عشق و واخه همه بیش نبرد زلف نگاری نه چین و روت
اروم. و همچنین میزند بجای میزند: هر که چو شمع هین از سوز و گدازش دعوی.
عشق میزند ای نه شوهر تو صلا.

یعنی این دهر دون را تیر بروی و پشت بیارد. نه هر که تیر در کمانش با کسی رامیکشد
مفاد بیت نفرین است بر دهر.

تَأَدَّبُ تَسْتَقِمُ لَا طِفْ تَقَدَّمَ تَوَاضَعُ تَرْفَعُ لَا تَعْلُ تَنْدَمُ
تَأَدَّبُ فعل امر حاضر. مزید فیه ادب از باب تفعّل.

تَسْتَقِمُ فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب مزید فیه قوم از باب استفعال مجزوم در جواب
طلب. جمله های دیگر نیز همین ترتیب است که از باب فعل طلبی و یک فعل مضارع مجزوم
در جواب آن تشکیل یافته.

یعنی خوش منش باش تا خوش روزگار باشی. مردم نواز باش تا پیش روی فروتن باشی
تا سر بلند گردی. بلند پروازی مکن که پشیمان شوی.

لا که دوران فلک بسیار بوده است که مجشوده است و دیگر در رتبه است
لا نه کت تفسیر و فوق خوانده است کسب دین کسوری ماند بیدار شد

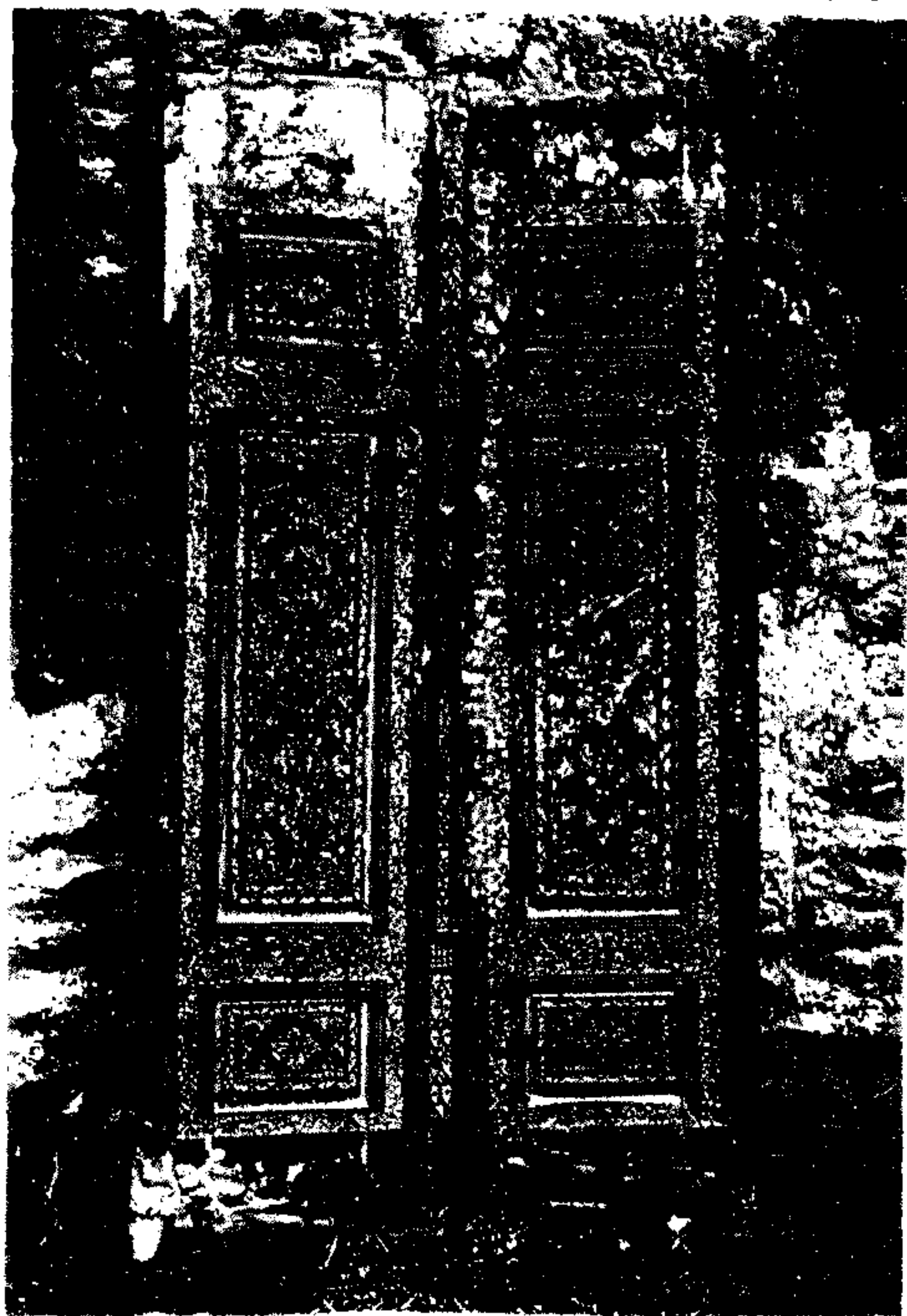
فوق. محقق فقه آمده. و آن علم با احکام عملیه شرعی است.

سوری محقق سوار است بایاء و جند مانند جونی بجای جوانی درست است و از آن

گشتی در خاک یزد

- ۴ -

از ندوشن باز گشتیم و شب را در قصر آباد گذرانیدیم و در خانه زیبا و خوش طرح دوستی معلم که سال گذشته نیز ما را به مهر و عطوفت پذیرفته بود به آرامی و خوبی آرمیدیم . از تنگه غروب تادم صبح باران بارید . به مردم خشکی دیده کویر بهجت و سعادت دست داد . جهان طراوتی دیگر گرفت و کوه و بیابان صورتی تازه یافت.



در مسجد ندوشن

صبحگاهان از نصرآباد به سوی سونبیج که پای شیرکوه، کوه بلند یزد، و در دره وسیعی است رانیدیم. منطقه کوهستانی و محصولش بادام و گردوست. بجز سونبیج، دره شیر راهم دیدیم، ولی درهیچ يك از این قراء کوهستانی آثار قدیمی ندیدیم، مگر يك تخته سنگ قبر كوچك با خطوط کوفی که از قرن ششم هجری است و در کنار قبرستان سونبیج افتاده بود. از این دره آهنگ تفت داشتیم و ناگزیر به فراشاه که بر سر راه است آمدیم. اینجا دو اثر قدیمی دیدنی دارد. یکی غاری است که در بغله کوهی است و ظاهراً پیش از اسلام آن را بصورت قلعه‌ای درآورده بوده‌اند، زیرا خشتهای بزرگ مخصوص آن عهد که دهنة غار را بدان بسته و چند اطاقی در آن ساخته بوده‌اند نشان قدمت آن است.

اثر دیگر مسجدی است که آن را قدمگاه می‌گویند. قدمگاه از نقایس ابنیه تاریخی یزد است. بنایی است با گنبد که در ابتدای انحنای گنبد بخط کوفی رنگی و مزین و نقش دار کتیبه‌ای در دورادور نوشته‌اند که از آثار قرن ششم هجری است. در محرابش تخته سنگ مرمری نصب است که از حیث نقش و خط و زیبایی‌کنده کاری از زیباترین نمونه‌های حجاری اسلامی ایرانی است. صدمبار بهتر از سنگهایی است که پوپ عکس آنها را در کتاب جاودانی خود ضبط کرده است. محل این سنگ بگمان من موزه است نه آنجا. اما عجیب‌تر از بنا و سنگ و کتیبه بگمان من نوشته‌های یادگاری و یادداشتهاست که در قرون ششم تا هشتم هجری بر دیوارهای کنار محراب به مرکب نوشته شده و سپس سه بار بر سر آنها گچ کشیده و سفید کاری کرده‌اند و چون ما بعثت دیدن اثر خط مقداری از گچهارا برداشتیم یادگاریهای عجیب از قرون ششم تا هشتم پدیدار شد که جداگانه آن را معرفی خواهم کرد. اهمیت خاص این یادگارا در آن است که معلوم شد این بقعه در قرن ششم هجری خانقاه بوده است.

پس از طی دوفرسنگ به شهرك قممت رسیدیم که انارش شهرت تام دارد. روز به تاریکی می‌گرائید. شب ما بدیم که صبح از هفده محله آنجا دیدن کنیم.

آثار دیدنی تفت خانقاه و مسجد شاه ولی و کتیبه کاشی معرق خوش نقش و خوش خط در گاه مصنعه (آب انبار) محله برسه (Borasseh) و نیز کتیبه کاشی معرق به خط نستعلیق عبدالوهاب بر در گاه مصنعه محله گرمسیر است.

تفت در میان دو کوه قرار دارد و پوشیده از انار است. میان تفت رودخانه خشکی مسیر آب بهاری و مسیل سیل‌های سخت گاه به گاهی است. يك سوی رود را گرمسیر گفته‌اند و دیگر سویش را سردسیر و شهرت دارد که هوای گرمسیر بیست روز نسبت به سوی دیگر و پیشه است.

پس از تفت مقصدمان آبادیهای «میان کوه» شد. ابتدا به «دهش» (ده بالا) رسیدیم و تا بن دره آن پیش رفتیم و از طرف دیگر رودخانه بر سر دوراهی باز گشتیم و به طرزجان (که در قباله‌ها طرزجان گویند) رانیدیم و شب در خانه مهیای دهقانی به ماحضری خوش گوار بسنده کردیم.

مسجد طرزجان بنا به قسمتی از کتیبه چوبی خط نسخ خوش آن که باقی مانده است در سال ۷۵۸ هجری بنا شده است ولی نوسازی در آن شروع شده و درهای قدیمیش را کنده‌اند و با آجر و گچ به جان آن افتاده‌اند.



گچکاری مسجد آفت

از طزر جان به زیارتگاه بناقت (بنادك سادات) كه آبادی و درهٔ ییلاقی مجاورست. آمدیم. بر درگاه مسجدش كتیبهٔ چوبی مربوط به میاه موقوفهٔ آن نصب است. درین صفحات كوهستانی شوق و علاقهٔ وافر به تجدید بنا و نوسازی مسجد ها و حسینیه ها دیده شد، یعنی آثار قدیم را خراب می كنند و برای نوساختن سنگها و چوبهای كهن را از میان برمی دارند و محومی كنند و كسی هم نیست كه مردم را ازین «مغولی گریها» بازدارد. در همین بناقت گفتند كه برای تجدید بقعهٔ امامزاده قندیلهای قدیم را به فتوائی مختصر در بهای سه هزار تومان فروخته اند و بنای آجری تازه را ساخته اند.

خداوند جناب اجی وزیر ی سید جلیل و عزیز و مرد باهمت و پایدار در دین را سلامت.

بداراد که مردم محل را واداشته است تا سنگهای قبوری را که از قرون هفتم تا یازدهم در آن مزار افتاده بوده است جمع آوری و در بدنه دیوار نصب کرده اند. و همانا با این کار بنا را هم جالب توجه و دیدنی تر ساخته اند.

از بنافت به منشاد آمدیم که دیهی است در دل کوه. مسجدش را دیدیم. تکه ای از چوبی کهن که کتیبه مسجد بوده است هنوز بجای است و یاد گاری است از دوران سلطنت شاه. یحیی مظفری. شاه یحیائی که حافظ اوراملك عالم و عادل خوانده است. خبر دیگری درین دهکده نبود. باغ بود و کوچه باغ و درخت گردو و مردانی پیر و فقیر با اطفال و زنان. جوانان و مردان کار آمد ده به کار رفته بودند، یعنی به بندر عباس و جیرفت و طهران تا نانی برای زن و فرزند بفرستند. این بلائی است که همه آبادیهای یزد را در چنگ می فشارد.

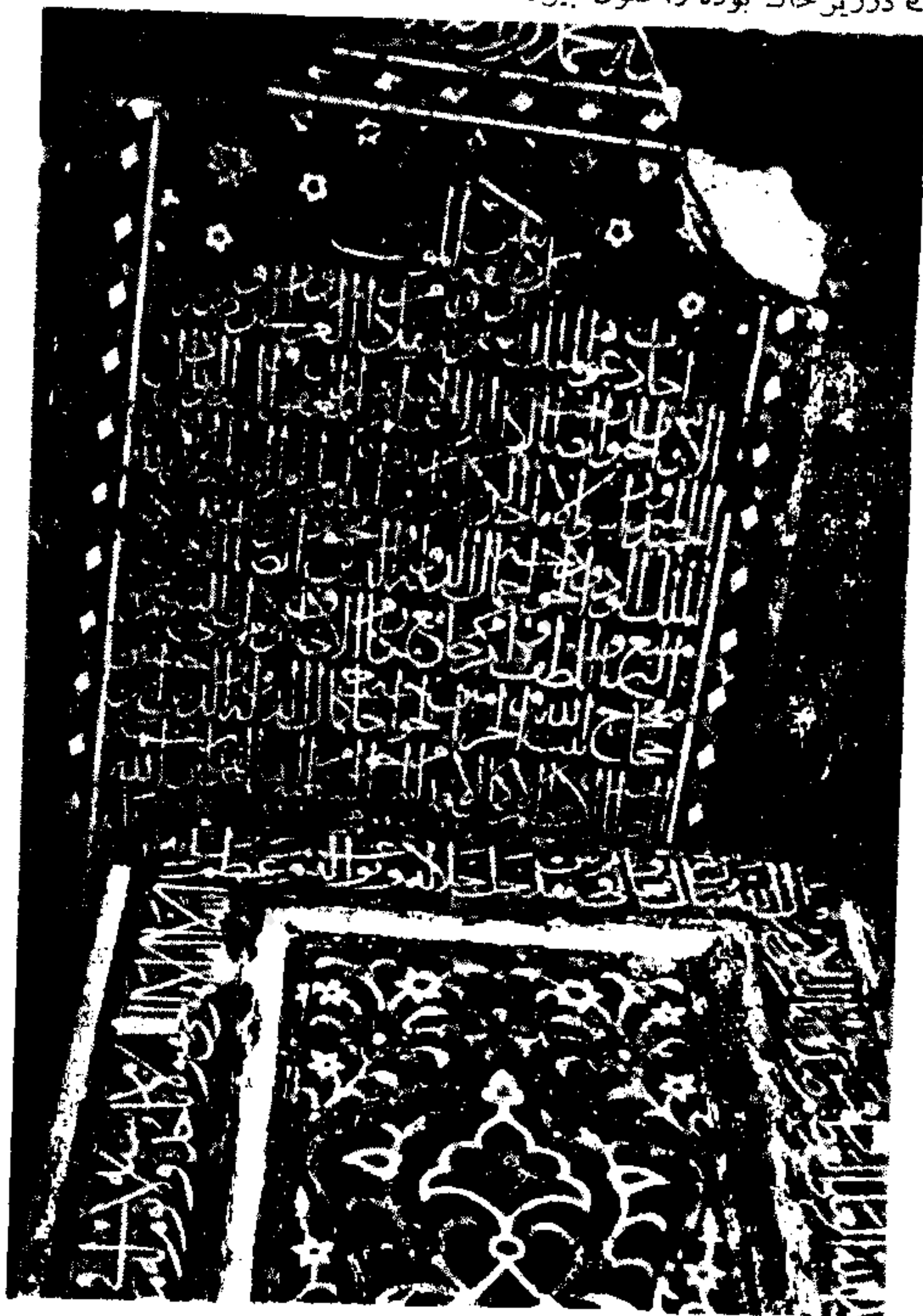
از منشاد سرازیر شدیم. گاوشار و دره و تنگ و سنی آباد و مزرعه حاجیها که بر سر راه ما بود همه خشک و کم آب تأثر ما را شدیدتر کرد. عاقبت به مهریز در شدیم.

مهریز آبادی تکی نیست. تقریباً بلوک است، مردمش آنجا را هفده مجله می دانند (بمثل تفت که آن راهم مرکب از هفده مجله می شمارند). مهریز آبادی قدیم و باشکوهی است که در تواریخ یزد نیز بنای آن را به ساسانیان نسبت داده اند و نامش را مهریجرده نوشته اند. تفاوت نام بین تلفظ مردم و ضبط کتب و اسناد در اسمای جغرافیایی زیاد دیده می شود: طزر. جان و مهریز و بنافت و برسته (بروزن دودسته) را در قبایلجات طزر جان و مهریجرده و بنادک و برالسویه (یا للعجب!) می نویسند. بقول ستوده منشیان فضل فروش و اهل قلم متفرعن که خود رامختار و در فقه الله کامل العیار می دانسته اند به تلفظ زمان و استعمال عام بی اعتنائی می کنند هر چه خواسته اند کرده اند.

چون در سفرهای قبلی با ستوده تمام سوراخ سمبه های مهریز را دیده بودیم این بار بجز بغداد آباد و بیدک جای دیگری را ندیدیم. آهنگ شهر یزد کردیم و بر سر راه در قهوه خانه حقیر «عبدالملك» چای نوشیدیم. عبدالملك روز گاری شهرت داشت و در جامع مفیدی، وصفش آمده است و معلوم می شود که در قدیمها باراننداز و بار گیر گاه قوافل بوده است. اما اکنون از آن شکوه و بانگ و درای خبری نیست. مصنعه و آبگیر و کاروانسرا و طویله همه ویران شده است. نشانی از آنها نیست. فعلاً دودهنه قهوه خانه كوچك آنجا دیده می شود که سازمان جلب سیاحان صاحب آن ده ها رامجهور کرده است تا دست و روی بناها را بشویند و فرنگی پسند و مدرنیزه، بشوند. ولی نشده اند. از تجدد فقط «کاشی ایرانا» بچشم می خورد و البته اگر برای مسافر تشنه کام آب سالم ندارد برای کارخانه ایرانا نان دارد.

شب به یزد آمدیم و در منزل خویشی آرمیدیم، صبح به سوی مجومرد که در راه تهران است حرکت کردیم. مجومرد بر چهار فرسخی شهرست. در سفر پیش نتوانستیم مسجد جامع قدیم آن را بعلت دفن شدن در زیر ریگ روان و منفردماندن در بیابان مشاهده کنیم. از انجمن اثار ملی درخواست شده بود که وسیله خالی کردن این مسجد و بقعه چسبیده بدان را

که دارای کاشی کاری بوده است فراهم کنند و چون انجمن چنین خرجی را بعهده گرفته بود به آنجا رفتیم که عکس برداریم و آثار بازمانده راثبت وضبط بنمائیم. رفتیم و دیدیم و معلوم شد مسجد در قرن هشتم هجری بر اثر نیت خیر بنا شده است و بانی و فرزندش نیز در چهارطاقی متصل به مسجد دفن شده اند و قبر آنها به کاشی معرق و با کتبه های نفیس پوشیده بوده است که بر اثر هجوم ریکه در زیر خاک بوده و اکنون بیرون آورده شده است.



آرامگاهی در مجوهرد

کارمان که به اتمام رسید به سوی هفتتادر حرکت کردیم که نزدیک به عقداو یک فرسنگ بر کنار جاده است. آنجا را در کتب تاریخ یزد «هفت آذر» خوانده و گفته اند که آتشگاهی درین مقام بوده است که آتشش را از هفت آتشگاه بزرگ آورده بوده اند. امروز در مسجدش پنج قطعه کاشی آبی از قرن هفتم هست که همه نفیس و دیدنی است.

از هفتاد به عقدا رانیدیم و به دیدن مسجد کوچک معروف به هلاکوه مخر و به شده بود و مشغول به تعمیر آن بودند و کتیبه آب انباری از قرق یازدهم که در زیر خاک بوده و اکنون در خانه معتمدی از محل بود رفتیم، و چون آثار دیگر محلی را در سفرهای مکرر دیده بودیم و وقت رو بتنگی می کشید بیابانی شدیم. شاهراه یزد به اصفهان را از دست دادیم و از سوی دست چپ جاده به سمت گاو خونی حرکت کردیم. قصدمان آن بود که در بیابان بین گاو خونی و عقدا و ندوشن چهار رباط قدیمی را ببینیم. دو تا از این چهار رباط را در سفری که با ابراهیم حائری همراه بودم دیده بودم ولی دیدار مجدد آن در محضر ستوده لطفی تمام داشت.

این چهار رباط نارسون (نارستان)، شوراب، یاغمیش، خرگوشی نام دارد. نارستان در سه فرسخی عقدا و از عصر صفوی است. شوراب پس از آن و بر سر راه یاغمیش است. یاغمیش یا یاغمیش از رباطهای عصر مغولان است که در عصر صفوی بگفته صاحب جامع مفیدی تعمیر شد. رباطی است اساساً سنگی که قسمتهای فوقانی دیوارهای آن بعداً با آجر مرمت شده است. وصف چنین رباطی بقلم دشوار است و تا شخص آنرا در میان بیابانهای دراز ناک و دور افتاده که از شش هفت فرسخ نه آب است نه آبادی مشاهده نکند نمی تواند میزان ابتکار قدرت و حتی هنر و بزرگواری بانیان آن آثار را دریابد.

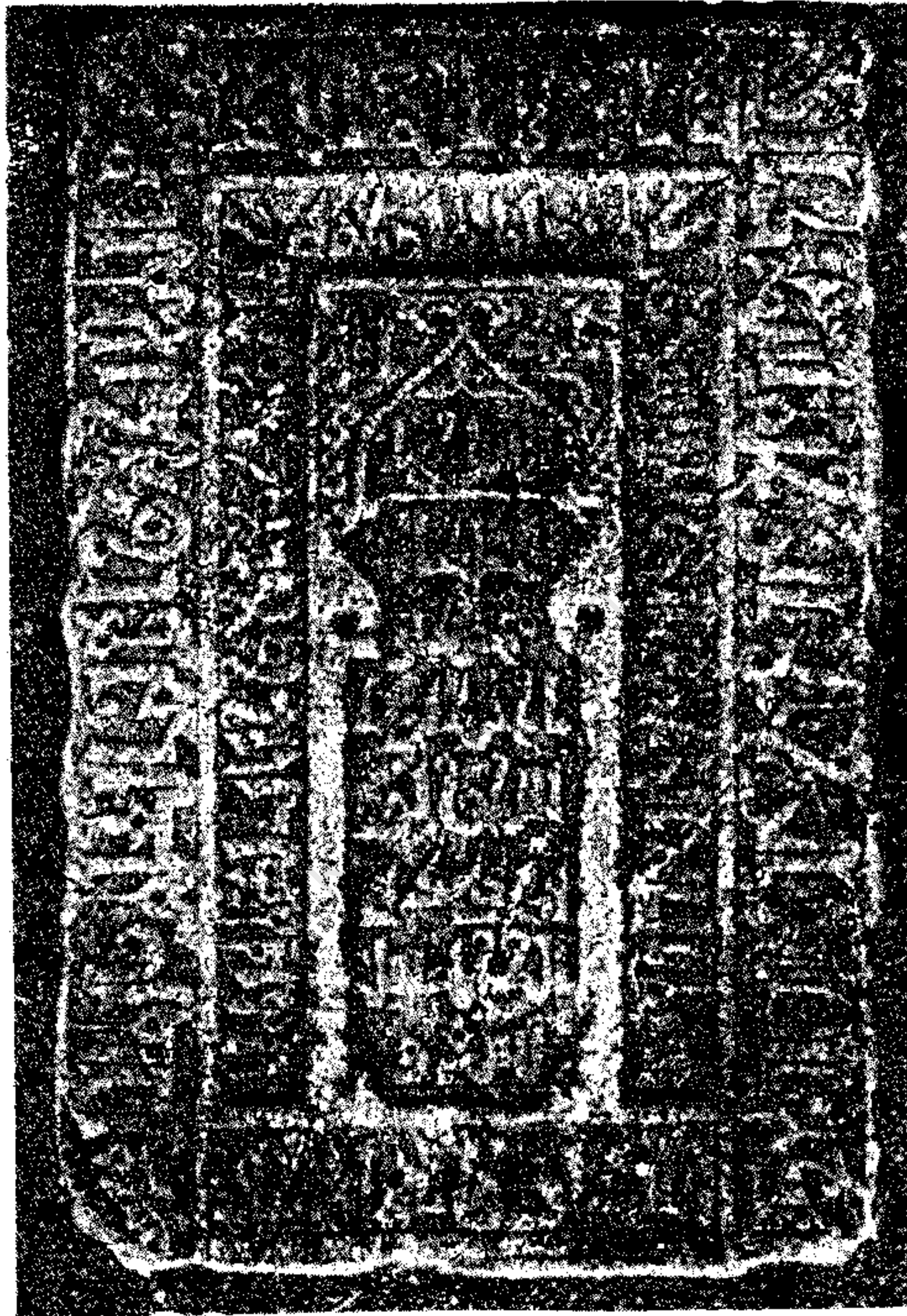
دریغ ما آن بود که بیراهه‌ای بسیار ناهموار و سنگلاخ بود و در تاریکی به رباط یاغمیش رسیدیم و بکمک نور چراغهای اتومبیل آن مکان را دیدیم و شبانه از میان راهی که کاروانی بوده و اکنون بکلی متروک مانده و منحصرأ راه عبور خارکنها و ساربانان زغال است به - خلیل آباد آمدیم.

خلیل آباد مزرعه‌ای است با قلعه اربابی مرتفع و خوش طرحی که از آجر و باطاقهای خوش نقش ساخته بودند. در خانه روستائی مهربانی آرام گرفتیم و از بیابان و زراعت و مردم محل گپ زدیم و یاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که مولدش همسایه این محل است بمیان آمد و ما حضری خوردیم و خوش خوابیدیم و سپیده دمان حرکت کردیم. ابتدا به سروعلیا که بر سر راه ندوشن است آمدیم و بلدی با خود برداشتیم و سه فرسخ دیگر در بیابان رانیدیم. در راه یگانه آبادی محقری که دیدیم کایون نام داشت که روبه خشک است و موجب خواهد شد که دوسه رعیت آن محل نیز از قهر طبیعت و سختی بیابان قفر برهند.

بالاخره به رباط خرگوشی رسیدیم که از بناهای خیر و عظیم و بسیار دیدنی شاه عباس است و من شرح آن را با عکس در مجله یغما (شماره آذرماه ۱۳۴۶) نوشته‌ام و متن کتیبه‌اش را که خط علی رضای عباسی است نیز نقل کرده‌ام. محوطه این رباط شش هزار متر مربع است و از آجر و سنگ بنا شده و غرفات و حجرات و صفه‌های متعدد و استادانه ساختی داشته است که دست بشر از روزی که راه کاروانی متروک شد به ارکان آنها صدمه وارد کرده است.

از رباط خرگوشی قصد گاو خونی کردیم. همه شنیده‌اید که آب زاینده رود آنجا فرو می‌رود و تصورمان بر آن بود که چاله‌ای است که رود را در خود می‌کشد و بسیاری هم شنیده‌اند که این آب از فرسنگها دورتر سر بیرون می‌کند! اما گاو خونی پهنه‌ای است که اطرافش را کوههای چند مسدود کرده و چون گود افتاده است باز مانده آب زاینده رود بدار می‌ریزد و ته شین می‌شود و آب بر اطراف پهن دشت کبره می‌بندد و بیابان اطرافش کویری غیر قابل عبور می‌شود.

دست بشر برای گذار از کویر راهی باریك ساخته است که کاروانها در قدیم باترس ولرز از آن می گذشته اند و اتوموبیل های قوی درین عصر به صعوبت از آن می گذرند .



سنگ قبر قرن ششم در سونبیج (مربوط به صفحه ۲۶۶)

درین پهنه که پانزده فرسخ است و از آب و آبادانی خبری نیست نشان رهگذران پوزه کوه ، تپه سرخ ، دم ریگ ، شیلۀ پهن و باریك ، نمک زار است هر چه چشم کار می کند دشت است و بیابان ، بیابانی يك دست و دشتی کم علف . آثار اصلی حیات یا سراب است که گاه خود را به چشم عابر چون دریائی جلوه گرمی سازد و یا بته های گز که باد در آنها می افتد و باز مزه ای سکوت خوش و ترس آور بیابان را می شکند . شکست و نمودی که بیابان دارد منحصرست به آبکندهای

خشك و سنگلاخ كه رهگذر ساكت و حيران با درافتادن اتوموبيل در آنها چپ و راست مى شود
و سرش با سقف تماس مى يابد .

از كنار گاوخونى راهى باريك و كويرى مسافرا از قلعه خرگوشى به آباديهاى ورزنه
اصفهان مى رساند، و چون باران باريده بود سختى راه چندچندان و درشتى بيابان و درازى راه
نمايان تر شده بود. چندپرنده دريايى كه دوستان لغت سازمان ظاهراً «آب زى» مصطلح کرده اند
در حاشيه گاوخونى برفراز مختصر آب مرداب مى پریدند و آزاد بودند و خوش . ما از آزادى
خوش هوائى كه درين فراخنا نصيب مرغ هواست و آزادگى كه در طبيعت آنها نهفته است لذت
مى برديم .



برج ارجنان و منوچهر ستوده

در طرف غربی گاوخونی يك رشته طولانی تپه‌های ريگ روان آرام گرفته بنام «ريگ»
سرا، گاوخونی را از ورزنه جدای سازد. قریب است که این سلسله ريگ درین محوطه پادر
گل مانده است و حرکتی ندارد. چون دیواری است که ورزنه را از دریاچه و کویر منفصل
ساخته. من ستوده که بیابانهای ريگزار و پرريگ روان را در بلوچستان و سیستان دیده‌ایم
چنین رشته ريگی ندیده بودیم.

ورزنه آبادی بزرگ و بانام و نشان و همسایه کوپا (قهپایه) و ازرباط خرگوشی تا
ورزنه ده فرسنگ راه است.

نزدیکیهای ورزنه بازاینده رود همراه شدیم اما در دو مسیر. او به سوی گاوخونی می‌رفت
و ما به شهری می‌رفتیم که او آن را پست سر گذارده بود، اهل محل این قسمت از زاینده رود را
«رودخانه گاوخونی» می‌خوانند.

شترهای بسیاری بی‌مهار و افسار در صحرای کنار رود می‌چریدند و خار می‌خوردند.
سیاهی رنگ آنها میان خاک و ريگی که در هوا پراکنده و معلق بود گویای دشواری زندگی
بیابان بود. شتر متحمل از میان خاک و ريگ گردن کشیده مرکب بادپیمای مارامی نگریست و
شاید می‌خواست دو مردی که راحت شهر را ترك کرده به ريگ و بیابان در افتاده‌اند بشناسد.
به يك فرسخی ورزنه رسیدیم و ویرانه‌های گلی وسیع «قلعه دیزی» را که روزگاری
آبادان بود از دور دیدیم. آن سوی رود بود و دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. منار مرتفعی هم
در کنار قلعه هست که با گنبد بلند مسجد یادگار عظمت و اهمیت محل است. این هر دو خرابه در
بیابان خود نمائی می‌کنند.

از پلی قدیمی که بر زاینده رود بسته است گذشتیم تا به ورزنه وارد شویم. آثار دوپل
بسیار کهنه هم در حول و حوش پل فعلی دیده می‌شود. ولی دیدنی تراز همه «تابلوی» ایستگاه
«کلیما تولوژی» که بر سر قبرستان نصب است. به ستوده گفتم مسلماً بخشنامه نخست وزیر در
باب اجتناب از استعمال کلمات فرنگی به این قصبه در افتاده نرسیده است. و الا دستگاه هواشناسی
و اقلیم‌شناسی زودتر می‌جنبید و این علم را بر می‌داشت. دلمان می‌خواست وقتی داشتیم و بقول امروزها
آمار می‌گرفتیم و عدد اشخاصی را که در محل ازین اسم چیری می‌فهمیدند احصاء می‌کردیم.
وارد شدیم و مسجد جامعش را که دارای کتیبه‌های بسیار خوش خط به خط محمود نقاش
و از عهد و به نام شاهرخ بهادر خان است زیارت کردیم و چشم را «سو» دادیم. مسجد بزرگ
و کتیبه‌ها زیبا و طرحی عالی است. مناری دارد که از حیث دوره محیط بزرگتر از آن
ندیده‌ام و افسوس که قسمت زیادی از آن را به ضرب توپ انداخته‌اند، از ترس آنکه بر سر مردم
خراب شود.

مثل همه جا و بدتر از همه جا مردم به دورمان حلقه زدند. همه از کم دوائی (عرض
نکردم بی دوائی) و کم طبیبی و کم معلمی می‌نالیدند. می‌گفتند چون اینجا آخر ایران
و دور افتاده و همسایه گاوخونی است کسی به فریادمان نمی‌رسد و کسی جرأت ندارد که به این
قصبه بیاید. اینجا بود که به یاد کلیما تولوژی افتادیم. ستوده گفت مردمی که کلیما تولوژی دارند
ادعای بی‌پایه می‌کنند و حرف مفت می‌زنند. حتماً طبیب و معلم هم دارند.

چون مدت آزادی و به اصطلاح «مرخصی» تمام شده بود و می‌بایستی خود را به طهران

برسائیم مجال دیدن قسمتهای دیگر نشد . حسرت می بردیم ولی حرکت کردیم .
بیابان سیاهرنگی را که ریگزارست و يك بته محض رضای خدا ندارد گذراندیم و به
هرند رسیدیم . گنبدی در میان هرند نمودار بود که از کاشی است و تخم مرغی و منقش و از دور
بسیار زیبا بود .

در مزارع اطراف ورزنه و هرند برجهای کبوتر متعدد که همه ظریف و خوش طرح
ساخته شده هنوز برپاست . امروز کارخانه کود شیمیائی ساخته میشود و دیروز این برجهای
خوش نما را تعبیه می کرده اند . کارش چه فرقی باهم دارد ، هیچ .

از هرند که خارج شدیم راه دوتا شد ، یکی به کوپا و شاهراه یزد به اصفهان می رفت
که رها کردیم و راه بیابانی رودشت به اصفهان را که به محاذات زاینده رودست اختیار نمودیم
و باز به کویرهای لجن زاری در افتادیم .

پس از طی يك فرسنگ با طلاق و مقداری تپه های ریگ و گذشتن از دو آبادی كوچك به
شاه طور رسیدیم که رباط شاه عباسی و امامزاده ای با گنبد زیبا دارد . شاه طور و آبادی های
سیون و اجیه و بیسیون که در مسیر ما بود منطقه رودشت را تشکیل می دهد .

عاقبت از راههای پر گل ولای و پست و بلند رهیدیم و به بیسیون که مسجد و منارش از
دور خودی می نمود رسیدیم . اینجا منزل اول راه قدیم است و رباطی آجری دارد .

مسجد بیسیون از شاهکارها و یادگارهای با ارج هنر معماری ایران و از سر تا پا آجری
است . کتیبه های متنوع آن را نیز با آجر ساخته اند . من هر چه از آن بنویسم حق مطلب را
خراب کرده ام .

از بیسیون تند به اصفهان رانندیم و راهی طهران شدیم و من از نوشتن خلاص شدم و شما هم
با این سطر از خواندن حرفهای مفت راحت می شوید .

یغما

مجله ماهانه ادبی ، هنری ، تاریخی

مدیر مؤسس : حبیب یغمائی

تأسیس و فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره : خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تك شماره : سه تومان

خارج از ایران : سه لیره انگلیسی

گیلاس

آنجا که آن درخت کهنسال بارور روئیده است و میوه گیلای میدهد!
در زیر آن درخت که بینی حکایتی است دائم فرشته بر سر آن پاس میدهد!

آری به زیر سایه لرزان برگها در خواب رفته دیده راز نهفته‌ای!
رازی که کرد پرپر، وانگه بخاک ریخت: در گلشن امید گل ناشکفته‌ای

روزی نگاه من چو پرستوی خسته‌بال، دنبال آشیانه به هر شاخه می‌پرید
بر شاخه‌ای که میوه گیلای سرخ داشت از روزگار رفته بسی رازها شنید:

در زیر آن درخت کهنسال بارور آرامگاه دختر ناکام کدخد است...!
در این مغاک تیره پر آه و پرفسوس یک عالم از محبت و یک عالم از وفاست...!

از قلب دختری که در این خاک خفته است روزی جوانه‌ای زد و روئید این درخت!
ز آن روی رنگ و میوه آن شکل دل گرفت گیلای دانه دانه چو خونی است لخت لخت!

آن مرغ خسته، روح دل آزرده عاشقیست بر میوه بوسه از سر منقار میزند
داری گمان که میوه شیرین خورد، ولی او بوسه بر لب و رخ دلدار میزند

از قلب من که پاره خونی است لخت لخت، بعد از وفات شاخه گیلای سرزند
بعد از هزار سال به شکل پرنده‌ای روح تو نیز بر سر من بال و پرزند
شیراز - معظمه اقبالی (کریمی)

زنان مشهور ترجمه و اقتباس دکتر معینیان شارلوت کورده - قاتل مارا

مقدمه - این مقاله سرگذشت ده روز آخر عمر دختری است که در عین زیبایی و طراوت جوانی صاحب هوشی سرشار و عزمی راسخ و اراده قوی و اعصابی پولادین و قلبی مطمئن است. خونسردی و تسلط بر نفس و استواری و راز داری و پافشاری او در پیش برد و اجرای نقشه خویش واقعاً شگفت انگیز است، با نهایت زیرکی در کار خود می اندیشد و جوانب کار را با احتیاطی هر چه تمامتر می سنجد و تصمیم می گیرد در آن دوره وحشت انقلاب فرانسه که با اندك بدگمانی و ادنی اتهام، سرهای سرکشان چون خوشه های خشك و رسیده گندم بیای ساقه ها میریزد او نه ترس دارد و نه دلهره، از لحظه ای که بکشتن خطرناکترین مرد انقلاب که در عین حال با نفوذترین آنان در میان توده مردم است کمر می بندد در همه حال و همه وقت خونسردی و آرامش خویش را حفظ میکند. چه در دادگاه انقلابی و چه در زندان و چه در میدان اعدام، نه اظهار عجز میکند و نه ضعف و انکسار بخود راه میدهد. نه در وقتی که کارد را تا دسته در سینه مارا کاشت دستش لرزید و نه هنگامیکه گردنش زیر ساطور گیوتین رفت قلبش طپید زیرا در همان دم واپسین باسخنان طنز آمیز سر بر سر جلاد میگذاشت. وقتی که رئیس دادگاه پرسید آیا برای دفاع از خود وکیل انتخاب کرده اید؟ گفت یکی از دوستانم را باین سمت برگزیده ام ولی خیال نمیکنم او جرأت دفاع مرا داشته باشد، وانگهی این واقعه نیازمند دفاع و محاکمه نیست زیرا تمام این تشریفات در يك جمله خلاصه میشود که: (من مارا، را کشته ام) و يك حقیقت هم بیشتر وجود ندارد و آن اینکه: (مارا مرده است)

مارا و قتل عام سپتامبر - در ماه سپتامبر ۱۷۹۲ بعلل وجهاتی که در تاریخ انقلاب فرانسه به تفصیل ذکر شده کشتار فظیعی در پاریس راه افتاد که در اندك مدتی بیش از هزار و دوست تن اعدام شدند که محرك اصلی آن مرد انقلابی معروف ژان پل مارا بود. در اثر این

۱ - ژان پل مارا انقلابی شهر در سال ۱۷۴۴ در شهر نوشاتل سوئیس متولد شد و در اثر مطالعات زیاد، اطلاعات فراوانی مخصوصاً در علم فیزیک کسب کرد و در این علم با نیوتون معروف کوس هم سری بلکه برتری میزد قبل از انقلاب بسمت طبیب در فوج گارد محافظ کنت داراتوا برادر لوئی ۱۶ خدمت میکرد هنگام انقلاب با شور و شوق آمیخته با خشم و کین فراوان با انقلابیون پیوست و با کمک روزنامه خود بنام (دوست ملت) که در آن مقالات هیجان انگیز و تحریک آمیز مینوشت بزودی نفوذ خارق العاده در طبقات عوام و توده مردم پیدا کرد و از شهر پاریس بنمایندگی مجلس کنوانسیون انتخاب شد و با تمام نیرو برضد فرقه ژیرندن که او را بیای میز محکمه انقلابی کشیده بودند و در محکومیت وی پافشاری میکردند بپا خاست و بیاری دوست و هم مسلک خود رو بس پیر مصرانه با نهادن این فرقه و نابودی اعضای آن کمر بست و سرانجام نیز به تحریک سران فرقه که از ترس انتقام مارا متواری شده بودند بدست یکی از سران متواری آن فرقه یعنی شارلوت کورده کشته شد.

قتل عام که بزودی دنباله آن بولایات هم کشیده شد فرقه سیاسی ژیرندن یکی از احزاب معتدل و در عین حال پر قدرت آن روز فرانسه بر ضد این کشتار شنیع قیام کرد و تنبیه و محازات اصل شرارت و خمیرمایه فساد یعنی مارا . را از مجلس کنوانسیون خواست و او را با اتهام برادر کشی و افروختن آتش جنگ داخلی بیای میز محکمه انقلابی کشید ولی مارا با سحر بیان، خود را از این اتهام مبرا ساخت و مردم او را با احترام و افتخار بر سر دست بمجلس برگرداندند، از این تاریخ مارا که قدرت و نفوذش در میان مردم و نمایندگان مجلس چند برابر شده بود با همدستی دوست هم رزمش ماکزیمیلین روبسپیر^۱ بقطع رشته حیات اعضای فرقه ژیرندن مصمم شد و با فشاری که بمجلس کنوانسیون وارد آورد توانست فرمان اتهام نمایندگان این حزب را از مجلس بگیرد و آنان را بیای محاکمه بکشد، محاکمه ای که نتیجه آن جز مرگ نبود. اما این عده از نمایندگان که از عاقبت شوم چنان محاکمه ای هراسان بودند، موفق شدند که قبل از دستگیری از پاریس بگریزند و براهنمائی یکی از همکاران خود به شهرکان پناه جویند، شهری که محل اجتماع مخالفان و دشمنان مارا بود. هجده تن نماینده که باین شهر آمده بودند در اندک مدتی توانستند مردم را بر ضد مارا و یارانش بشورانند و حتی تصمیم گرفتند که از فرستادن آذوقه بیای تخت جلوگیری نمایند و پس از گردآوری سپاهیان داوطلب به پاریس حمله کنند و همه میدانستند که مبارزه میان مارا و دشمنانش یک نبرد مرگ و زندگی است. اتفاقاً در چند قدمی محل سکونت و اجتماع نمایندگان فراری یا تبعیدی دختر جوان و زیبائی در یک خانه قدیمی نزد عمه پیر خود زندگی میکرد که هر روزه این نمایندگان یاغی را که در نظرش چون قهرمانان نجات وطن جلوه گر بودند با آن لباسهای الوان و آرایشهای مخصوص از پنجره خانه مسکونی تماشا میکرد. نام این دختر ماری آن، شارلوت کورده از اعقاب کورنی شاعر بزرگ فرانسه است که بسال ۱۷۶۷ در شامپو یکی از ایالات فرانسه با بعرضه وجود گذاشت. پدرش از نجیب زادگان ده نشین بود و چون شارلوت در کودکی مادرش را از دست داد، پدر او را تحت حمایت خود گرفت و به تعلیم و تربیت وی همت گماشت. شارلوت بیشتر اوقات خود را بخواندن کتب بخصوص کتابهای فلسفی و ادبی میکرد و وی طبیعتاً دختری بود فریفته حوادث و مجذوب ماجراها، از خواندن یا شنیدن خبرهای شگفت انگیز یا ترسناک بهیجان می آمد و در عین حال بقول خودش همواره خواب یک حکومت جمهوری میدید. البته جمهوری افلاطونی بامدنیة فاضله آن که همه در کمال صلح و صفازندگی کنند. در سال ۱۷۹۳ که از آن سخن میرود بیست و پنج سال از سن شارلوت گذشته، اکنون دختری است در کمال زیبائی و رشد فکری که به فرقه ژیرندون و مرام آن دلبستگی کامل دارد و بمران

۱ - ماکزیمیلین روبسپیر، وکیل دعاوی و نماینده مجلس کنوانسیون از مردان نامدار و مؤمن انقلاب فرانسه است که مدتی با ترور و وحشت بر کمیته امنیت عمومی حکومت مطلقه داشت و بعد از اینکه رقیبان سیاسی خویش را چون هبرت و دانتون بزیر گیوتین فرستاد خود نیز با تمام اقدار و سیطره که بر قوای حاکمه داشت در ژوئیه ۱۷۹۴ درست یک سال بعد از قتل مارا سقوط کرد و مانند هزاران قربانی بی نام و نامدار دیگر در میدان انقلاب اعدام شد. تاریخ، روبسپیر را با وجود سفاکی بعلت تقوای سیاسی و درستکاری، معصوم و «مرد فساد ناپذیر» لقب داده است.

فرقه با دیده تحسین و اعجاب مینگرد و برعکس با همارا و افکار و اعمالش بشدت مخالف است بویژه محاکمه جنون آمیز لوئی ۱۶ و پافشاری مارا در محکومیت وی شارلوت را سخت آزرده و عصبانی کرده بود. میزان ناراحتی روحی و بدبینی او با وضاع زمان و جریانات حاد روزهای انقلاب از نامه ای که در روز ۲۸ ژانویه درست يك هفته بعد از آن فاجعه به یکی از دوستانش نوشته کاملاً هویدا است :

(دوست من : قطعاً شما هم از فاجعه هولناك خبر دارید و قلب شما هم چون قلب من از غیظ و نفرت لرزیده است. این فرانسه بیچاره ما است که گرفتار چنین شوربختیها شده و خدا میداند که این سیه کاریها کی و در کجا متوقف خواهد شد. تمام کسانی که ادعا دارند که میخواهند بما آزادی بدهند خودشان آزادی را کشته اند و در نظر من این مدعیان آزادی جز جلادانی نیستند . بیائید بر سر نوشت فرانسه گریه کنیم گمان میکنم اگر پادشاه میخواست میتواند شاه خوشبختی باشد و بر ملتی که او را تا این حد میستود و می پرستید سلطنت کند) .

و همو بود که سرانجام از فرط تعصب و کین تصمیم گرفت . همارا ، را که ام الفساد خونریزی میدانست بکشد تا بقول خود انتقام کینه توزیهای او را بملت فرانسه باز ستاند زیرا عقیده داشت که طبیعت مارای، خونخوار را آفریده است تا فرانسه را بگورستانی سیاه و تاریك تبدیل کند .

شارلوت کورده - در اولین برخورد شارلوت دختری بزرگ، زیبا و دلربا بزبائی و عظمت يك مجسمه کار استاد ، نیرومند ، توانا و بالا افراشته باستواری و استقامت يك زن جوان شاداب و تندرست دهقانی ، صاحب گیسوانی بلند و سنگین برنك شاه بلوط روشن که چون انبوهی از خوشه های گندم رسیده دوش و گردن فشنگ او را می پوشاند و بشره صدفی رنگ چهره او ، از لطافت و سفیدی و پاکیزگی شیر ، و از رقت و سرخی هم رنگ گل سرخ ، و از نرمی و طراوت كرك مخمل و هلوی رسیده بر خودار بود و بگفته یکی از زنان معاصر لطافت و آب و رنگ و شفافیت پوست بشره او تا بحدی که سرخی گردش خون در زیر پوست و عروق موئین او بکوچکترین احساسی ظاهر میشد . نگاهش معصومانه و پاك و فرشته آسا و در عین حال جذاب و گیرا چون طنین صدای او ، که گوئی دو گوشم باهنك او است. بگفته پدرش قلب وی از آتش مقدس استقلال و آزادی روشن و شعله ور بود . افکار و اندیشه های او محدود و مستبدانه و آنچه را که خودش میخواست و می اندیشید انجام میداد و هر گز کاری جز بفرمان عقل و اندیشه خود نمیکرد و در انجام و اجرای آن نیز هر گز تردید و تأخیر روا نمیداشت . دارای خلق و خوی شایسته و مستعد و صاحب عزمی قوی و پی گیر ، و چون روحی ماجراجو داشت همواره پیشامدها و حوادث ناگهانی او را مجذوب میکرد هنگامه هر چه سخت تر و هراسناکتر علاقه و توجه او بیشتر ، لذا در آن رستاخیز خونین ، خواندن روزنامه های پاریس دل او را می لرزاند و بهیجان می آورد مخصوصاً همارای مخوف و اعمال ناهنجارش ، وقتی که می شنید یا در روزنامه میخواند : که این مرد سفاك با وجود مشکلات و ناخوشی، شادمانه در يك حمام خون نشسته و سختیها را پیشوازمیکند و مبارز می طلبد و هر روز بر تعداد داد گاههای خون آلود انقلابی می افزاید تا هزاران تن دیگر را قربانی کند ، او از فرط غیظ و نفرت دچار سرگیجه میشد . اینك دست تصادف او را در سر راه مردانی قرار داده که دشمنان

بی‌امان و سوگند خورده مارا هستند و قهراً میتوانند برای اودوستان وفاداری باشند چگونه با آنان ملاقات کند؟ بچه بهانه‌ای؟ خیلی زود بهانه این ملاقات را پیدا کرد.

یکی از دوستان شارلوت بنام مادام آلکساندرین که سابقاً از اعضای برجسته کلیسای محلی بود از فرانسه مهاجرت کرده و در سوئیس از لحاظ مالی در تنگنا افتاده بود. از شارلوت خواست که او را در حل این مشکل یاری کند، معلوم است دختر گمنامی چون شارلوت آنهم در گیرودار انقلاب که مرزها بسته و ارتباطات سیاسی و اقتصادی میان فرانسه و کشورهای مجاور گسسته شده بود نمیتوانست شخصاً در این مهم مداخله یا چاره جوئی کند و این بهترین بهانه بود برای ملاقات با نمایندگان فراری کنوانسیون. دختر جوان فوراً بمحل اقامت نمایندگان رفت و از مسیو بارباروس که بمثابه لیدر آنان بود تقاضای ملاقات کرد. با اینکه این دیدار در ابتدا کمی ناراحت کننده بود ولی بارباروس بزودی دریافت که با دختری جالب و جذاب طرف صحبت است. لذا نماینده کنوانسیون باشگفتی قابل تحسین مصاحبت او را مغتنم شمرد و به سخنان او بدقت گوش داد، ویرا دختری یافت زیبا خوش رفتار و با ظاهری و حالتی آراسته و شریف و پرهیزکار در کمال متانت آنچه را میخواهد و در دل دارد با صراحت بیان میکند. بارباروس پس از شنیدن سخنان شارلوت و تقاضای او اندکی مکث کرد و گفت:

همشهری عزیز! من سخت میترسم، زیرا میدانم که زیان سفارش یک نماینده تبعیدی درباره کسی که مورد حمایت شما است، بیش از فایده آنست.

- آیا نمیتوانید به یکی از دوستانتان که نماینده مجلس است توصیه کنید؟

- مسیو دوپره نماینده مجلس کنوانسیون شاید بتواند در این باره اقدام کند ولی بعقیده

من رفتن و او را ملاقات کردن اصلح است.

- رفتن به پاریس؟!

- بلی!

ناگهان چهره شارلوت از شنیدن این سخن تیره و درهم شد آیا ممکن است او در همین لحظه تصمیم خود را گرفته باشد؟ معلوم نیست! شاید! ولی هرچه بود این موضوع مسلم است که شارلوت بعد از این ملاقات عزم سفر کرد و قبل از عزیمت پاریس نیز نمایندگان یاغی را چند بار ملاقات نمود و آنها نیز ضمن صحبت، از مذاکره در خصوص مارای سنگدل و بی رحمیهای او کوتاهی نکردند و برای تحریک و تشویق او مخصوصاً بارباروس بکنایه و ولحن مخصوصی میگفته: بدون یک ژاندارک جدید و بی یک منجی و آزاد کننده که قهراً باید از غیب برسد و کاری بکند و بدون یک معجزه منتظر، کار فرانسه ساخته و فاتحه آن خوانده شده است.

در روزهای اول - در فردای آخرین ملاقات با مسیو بارباروس ۲ و دیگر نمایندگان

۱ - در دوره انقلاب تمام عناوین و القاب در کشور فرانسه ملغی شده بود و مردم از

بزرگ و کوچک یکدیگر را فقط (همشهری) خطاب میکردند. ۲ - شارل ژان ماری

بارباروس نماینده متنفذ مجلس انقلابی کنوانسیون از فرقه ژیرندن که در سال ۱۷۶۷ در مارس

متولد و در سال ۱۷۹۴ در شهر بر دو با کیوتین کشته شد در حالی که بیش از بیست و هفت سال

نداشت و چنانکه ملاحظه میشود او و شارلوت کورده هر دو سال ۱۷۶۷ متولد شده اند و هم سن

و سال بودند.

متحد فرقه ژیرندن برای خدا حافظی نزد چند تن از دوستان خود رفت و بآنان گفت که قصد سفر دارد زیرا او تصمیم خود را گرفته بود تصمیمی که هیچکس از هدف آن خبر نداشت و برای اینکه مبادا نتواند از فاش شدن سر خود جلوگیری کند و تصمیمی برخلاف آن بگیرد بجای خدا حافظی از پدر خود، سطور ذیل را نوشت تا چند لحظه قبل از سوار شدن بصندوق پست بپندازد:

«پدر عزیزم من باید از شما اطاعت کنم با وجود این بی اجازه شما سفر کردم. من سفر کردم بی آنکه شما را دیده باشم زیرا که میدانم از آن دیدار برای من خاطره پردردی بجا خواهد ماند. با انگلستان میروم چون که گمان نمیکنم بتوان با خیالی آرام و خوشحال، مدت زیادی در فرانسه زندگی کرد هنگام عزیمت این نامه را برای شما فرستادم و وقتی شما آن را دریافت خواهید داشت که من در این سرزمین نیستم، طبیعت مانع شد از اینکه ما با هم خوش بخت زندگی کنیم، همچنانکه از خوش بخت زندگی کردن با دیگران هم مانع شده است. شاید برای وطن ما خیلی مشفق و مهربان باشد. خدا حافظ پدر عزیزم، خواهرم را از جانب من در آغوش بگیرید و مرا فراموش نکنید.»

شارلوت بعد از خدا حافظی با چند تن از دوستان و بخشیدن مقداری اثاثه و لوازم زندگی خود بآنان قصد کرد تا يك روز تمام در قلعه و خانه ییلاقی خانوادگی خویش در روستا بگذراند و برای آخرین بار در آئین مذهبی با حضور کشیشی که قسم نخورده باشد شرکت جوید. صبح روز سه شنبه نهم ژوئیه یعنی روزیکه قصد عزیمت داشت تمام کاغذها و نامه ها و هر چه که حاکی از ارتباط او با نمایندگان تبعیدی فرقه ژیرندن بود از میان برد. سپس لباس سفر پوشید و قدم از خانه بیرون نهاد، در آستانه در خانه با لوئی کوچولو پسرک نجار محله روبرو شد کارتن نقاشی خود را برسم یادگار باو هدیه کرد و گفت این مال شما است میخواهم همیشه پسر خیلی عاقلی باشی، مرا در آغوش بگیر برای اینکه دیگر هرگز مرا نخواهی دید. کودک حس کرد، گونه اش از اشک ترشده از اشک چشم شارلوت، در موقعی که میخواست سوار شود. عده ای از کارگران را دید که بی خیال از همه جا دور هم جمع شده با ورق بازی می کنند بی اختیار با خویشتن زمزمه کرد: (شما بازی میکنید و نمیدانید که وطن در حال جان کندن است). برای اینکه نزدیکانش هیچگونه سوء ظنی نبرند، چمدان را قبلاً بعنوان سفر انگلستان بدفتر حمل و نقل سپرده بود تنها بار باروس و نمایندگان فرقه ژیرندن میدانستند که او برای دیدن مسیو دوپره به پاریس می رود ولی احدی از قصد و غرض واقعی وی چیزی نمیدانست. در ساعت دو بعد از ظهر گاری مسافربری با آرامی در جاده خاکی می لرزید و پیش میرفت مسافران شب را در بین راه توقف و استراحت کردند. فردا در تمام مدت روز زیر آسمان سربری رنگ، گاری بحرکت خود ادامه داد تا در عصر روز چهارشنبه بمنزلی رسید که می بایستی شارلوت پس از صرف شام دلیجانی که شبانه پاریس میرفت کرایه کند. بقیه دارد

۱- نام وسیله نقلیه (guimburede) گمبارد است که بفارسی بگاریهای چهار چرخه روپوش دار اطلاق میشد که سابقاً مسافر می بردند و اصطلاحاً بآنها کاری تجارتی میگفتند و در میان شهرهای ایران نیز متداول بود که البته يك وسیله سفر راحتی بشمار نمی آمد.

برای کتابخوانان و کتابجویان :

نامه اهل خراسان

(مجموعه مقالات دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشکده ادبیات مشهد + فهرست مندرجات + مقدمه + فهرست مآخذ + فهرست اعلام ۲۷۲ صفحه)

این کتاب شامل : « مجموعه‌ای است از برخی مقالات ادبی - نویسنده - که در بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ نوشته شده و در مجلات مختلف ادبی انتشار یافته است .

نویسنده کتاب جناب آقای دکتر غلامحسین یوسفی مقالات بسیار زیادی نگاشته‌اند که در مجلات ادبی مشهد و طهران از سالها قبل انتشار یافته و گواهی صادق بر وسعت معلومات و دانش و ذوق و اطلاع نویسنده است . بر شمردن این مقالات مستلزم آنستکه فهرستی کامل از آنها بدست داده شود . همچنانکه برخی از آنها را آقای ایرج افشار در فهرست مقالات فارسی یاد کرده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند به آن مرجع مراجعه فرمایند.

مقالاتی که در این مجموعه گرد آمده است « خشکی تحقیق صرف را ندارد و از این لحاظ با هم سازگار می‌باشد ، تنها ازین مجموعه دو مقاله ترجمه است ، نویسنده دانشمند همچنانکه خوی انسانی و انصاف علمی ایشان است با کمال فروتنی این جمله را از قول ابوالفضل بیهقی نقل می‌کنند که : « هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد ، من بنده با اطمینان کامل چنین می‌افزاید : همه مقالات این مجموعه آموزنده و خواندنی است و خوانندگان دانش‌دوست و بخصوص دانشجویان دانش‌پژوه می‌توانند از این مقالات که هر یک بحثی جداگانه و دلپذیر است بهره‌مند و متلذذ شوند .

انتخاب مقالاتی از این مجموعه کار آسانی نیست زیرا ذوقها و سلیقه‌ها گونه‌گون است اما بنظر من « رنگ محلی در شعر فارسی » ص ۱ « یکی از مظاهر هنر سعدی » ص ۷۷ « شاعر زندگی » ص ۲۰۵ « عواطف بشری در ادب فارسی » ص ۳۵ را بخصوص می‌توان ممتع‌تر و خواندنی‌تر یافت .

۱. احمدی

مجله یغما : آقای احمد احمدی در توصیف این کتاب صرفه‌جویی ادبی کرده . اگر وزارت آموزش و پرورش تدریس این کتاب را در مدارس رسمی کند ، خدمتی است به فرزندان ما و به ادب و فرهنگ ما .

تاریخ بیداری ایرانیان

بقلم مرحوم ناظم الاسلام کرمانی

سه کتاب در يك مجلد در ۴۷۶ صفحه (بخش اول)

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

به اهتمام و مباشرت سعیدی سیرجانی

در تاریخ مشروطیت ایران کتاب ها و رساله ها پرداخته اند اما می توان گفت که **تاریخ بیداری ایرانیان** از همه قویم تر و صحیح تر و دقیق تر است ، زیرا نویسنده این کتاب عالمی است امین ، و دانشمندی شریف ، و مورخی حقیقت گوی که خود از پیشروان آزادی جویان و از مصلحان خیراندیش بوده است .

در تاریخ بیداری ایرانیان نام بسیاری از بزرگان ایران از هر طبقه ، و نام عده ای از اواسط الناس که هریک به نوعی از آزادی خواهان حمایت کرده اند یا مانع پیشرفت آنان بوده اند با نهایت صداقت یاد شده و باری از نیکان و بدان داستان هاست که :
به نمایند مردم از بدونیک و ز بدونیک داستان ماند

تاریخ بیداری ایرانیان تاریخ بیهقی را به خاطر می آورد زیرا مرحوم ناظم الاسلام هم آنچه مشاهده کرده نوشته و در بسیاری از موارد عین اسنادی را که فراهم آورده نقل کرده است .

این کتاب نفیس با نهایت زیبایی و خوبی با چاپ و کاغذ مرغوب از کار درآمده ، و از کتاب هایی است که مطالعه آن لذت می بخشد و بر اطلاعات پژوهندگان و محققان می افزاید اطاعاتی صحیح از دست اول .

امید است جناب استاد جمالزاده درباره مندرجات این کتاب که در بسیاری از موارد از پدرش مرحوم سید جمال الدین واعظ نام برده و او را ستوده است اظهار نظر فرماید . در صفحه ۱۰۲ می نویسد : ... و گفت اگر می خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود . (چون فرزند بزرگش که در سن چهارده سالگی بود و مسمی به میرزا محمدعلی است شبها پهلوی پدرش می خوابید و سیدخیلی او را دوست می داشت نمی خواست بیدار شود ...»

احتجاجات و سؤالات و توضیحات

رضا صدیق زاده - مدیر دبستان ششم بهمن (رضائیه):

خواهشمند است مقرر فرمائید در قسمت احتجاجات و سؤالات و توضیحات مجله وزین یغما منظور استاد سخن را از (بسوی تو باشم) در مصرع دوم بیت زیر مرقوم و توضیح فرمایند که آیا کلمه سو در اینجا هم بمعنی طرف می باشد یا معنی دیگری هم دارد و اگر بمعنی طرف می باشد منظور استاد از «بطرف تو باشم» چیست؟ نهایت درجه موجب امتنان و تشکر خواهد بود. هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن اگر خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم

پاسخ از استاد محمد جعفر واجد - شیراز:

در موضوع بیت شیخ اجل سعدی علیه الرحمه :

« هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن و گر خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم » مورد سؤال آقای صدیق زاده معروض میدارد : مفهوم مصراع دوم این بیت را که منشأ اشکال است بدو وجه میتوان بیان کرد :

۱ - خطاب متوجه سعدی باشد که منادی است بنحو تجرید و بنا بر این حرف پیوسته بقید مکان حرف اضافه خواهد بود . یعنی با استغراق در جلوه جمال و اشتیاق بوصول کعبه بارگاه جلال تو پیمودن هزار بادیه و بیابان بر من آسان است و اگر این دعوی برخلاف واقع باشد سعدیا بسوی تو رو آورده و راه خودپرستی پیش گرفته باشم .

۲ - مخاطب در دومصراع یکی و ندا معترضه برای تصریح بنام متکلم باشد و بنا بر این حرفی که بر سر قید درآمده حرف نفی خواهد بود . یعنی ... و اگر دعوی و حجت وجهی برخلاف حقیقت کنم و این سخن از دل و جان خود نگویم نه سوی تو رو آورده بلکه از راه قرب حضرتت بدور افتاده باشم . جامی هم گفته است :

یارب ز دو کون بی نیازم گردان وز افسر فقر سرفرازم گردان

در کوی طلب محرم رازم گردان زان ره که نسوی تست بازم گردان

در شرح مفاد و مفهوم این بیت بایجاز و اشارت قناعت شد تا بسط مقال موجب ملال نگردد . امید است همین مختصر برای رفع اشکال آقای صدیق زاده کافی باشد .

مجله یغما - شاید در اصل « نه سوی تو » بوده است .

علامه رضا طاهر - دبیر دبیرستان سعدی شهرضا

توضیح چند لغت

السامی فی الاسامی تألیف ابوالفتح احمد بن محمد المیدانی یکی از کتب بسیار با ارزش و گران قدر در لغت عربی به فارسی است . به کمک این کتاب می توان بسیاری لغات مصحف و

محرف فرهنگهای فارسی و من جمله برهان قاطع را تصحیح کرد. اینک به ذکر چند مثال می‌پردازد.

هوشازده

در برهان قاطع مصحح استاد دانشمند جناب آقای دکتر معین آمده است :
 « هوشاز : بضم اول و ثانی مجهول و ثالث بالف کشیده و برای نقطه دار زده ، تشنگی اسب و شتر و مانند آن را گویند که به غایت رسیده باشد ». « هوشازده : بفتح زای نقطه دار به معنی هوشاز است که تشنگی اسبان و شتران باشد ». « هوشازیدن : بازای نقطه دار ، یروزن جوشانیدن بغایت تشنه شدن اسب و شتر و سایر حیوانات باشد ».

این سه لغت ازید خواندن يك كلمه مرکب یعنی هوشازده که مرکب است از هوشا باضافه زده که اسم مفعول زدن می‌باشد پیدا شده است. در السامی چاپ بنیاد فرهنگ (ص ۳۱۵ و ۳۱۶) آمده : «الاهیم : هوشازده» یعنی شتر هوشازده. «الهیم : هوشازدگی». و در کتاب المصادر به کوشش تقی بینش آمده : النجر : هوشازده شدن اشتر. الغوی : هوشا زده شدن اشتر بچه از بسیاری شیر خوردن. و در قانون ادب حبیبش تفلیمی که همه لغات السامی را شامل است منتهی مؤلف آن لغات مهجور و قلیل الاستعمال آنرا به لغات متداول بدل کرده است آمده : الهیم : تشنگی سخت شتر را. الاهیم : شتر سخت تشنه.

پس معلوم شد که صحیح «هوشاز» و «هوشازده» است، و مصدر «هوشازیدن» در زبان فارسی وجود ندارد و به کلی غلط است.

گز، نی

نیز در برهان آمده : گزنی : بمعنی تر و خشك باشد و بعضی بمعنی گل تر و خشك آورده اند ؛ و بهر دو معنی با کاف فارسی هم آمده است. و در حرف کاف فارسی آورده : گزنی : بمعنی تر و خشك باشد عموماً و گل تر و خشك را گویند خصوصاً که در فصل دی باشد و آن موسم زمستان است. استاد در حاشیه افزوده اند : گزنی، گل تر که به عربی طین گویند «رشیدی». این بنده در صحت این لغت و معنی آن شك دارد و گمان می‌کند که دو کلمه «گز» و «نی» را که حرف واو هم میان آن دو بوده است بد خوانده و يك لغت تصور کرده و معنی آنرا هم از مترادف عربی کلمه که در السامی و یا یکی دیگر از کتابهای لغت عبری به فارسی دیده اند به طور ناقص بل غلط نقل کرده اند.

در المرقاة مصحح دکتر سجادی آمده : الغماء : کزونی. از اینجا معلوم می‌شود که حرف واو بین «گز» و «نی» از قلم صاحب برهان یا مأخذ او افتاده است. و در السامی آمده : الغمی والغماء : کزونی و زمو. می‌دانم که در این نسخه که در ۶۰۱ هجری نوشته شده است کاف فارسی و عربی یکسان نوشته شده است. پس آن معنی را چنین توان خواند : «گزونی و زمو». با نقل معنی الغماء از لسان معنی لغت روشنتر خواهد شد : غما البيت يغموه غموا... اذا غطاء بالطين والخشب... الغما : سقف البيت... والغماء ايضاً ، الغمی : سقف البيت... و قيل الغمی : القصب و ما فوق السقف من التراب و ما اشبهه. یعنی و گفته شده است که غمی به معنی نی و آنچه روی سقف از خاک و مانند آن است می‌باشد. در معنی الغماء در السامی کلمه «زمو» نیز آمده است که معنی آن از برهان نقل می‌شود «زمو : بفتح اول و ضم ثانی و

سکون واو مجهول ، این لغت از اضداد است بمعنی گل تر و گل خشک هر دو آمده است که
عربی طین گویند؛ و بضم اول هم باین معنی وهم بمعنی سقف خانه باشد که آنرا از چوب و علف
و گل پوشیده باشند و آنرا بعربی غمی بروزن هوا خوانند .

آب برین (بضم باء)

هم در برهان آمده: **آب برین** بهضم اول : به سکون ثالث بروزن پاکترین ، کنار جوی
آب را گویند که زیرش مجوف باشد و هر دم آب در آنجا رخنه کند و بیرون رود یا پیوسته تراوش نماید.
این کلمه مرکب است از آب و برین بضم اول که لابد از بریدن مأخوذ است. در حالی
که صاحب برهان آنرا بفتح باء دوم نقل کرده است . و در لغت نامه علامه مرحوم دهخدا نیز
همین طور ضبط شده است. و از برهان پیروی شده ولی در السامی روی باء دوم بوضع ضمه
وجود دارد این چنین : الجروف : آب برین (ص ۴۸۶) و حبیش تفلیسی و جرف، را چنین
معنی کرده است : زمین رود کند .

نیز در برهان آمده : **بنکن** : بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون، آهنی باشد پهن
و دسته‌ای از چوب بر آن نصب کرده باشند ، و بهر دو طرف آن دو ریسمان بندند ، یک شخص
دسته آنرا و دیگر ریسمانها را بگیرد و زمین را بدان هموار کنند و بعربی آنرا مسواة و منسفه
خوانند (این آلت کشاورزی اکنون نیز در شهرضا مستعمل است و به آن «کتور» گویند و بجای
ریسمان که صاحب برهان گفته زنجیر بکار برند) و در لغت نامه علامه مرحوم دهخدا آمده :
بنکن : غربال و بیزنه باشد (آندراج) و ظاهراً از مجموعه‌لات شعوری است . و در السامی
آمده : المشواة والمنسفه : بنکن .

واضح است که شعوری چون باء فارسی و عربی هر دو یک طور نوشته می شده کلمه را بنکن
با باء فارسی خوانده و صاحب برهان با باء عربی . اما اینکه صاحب برهان کلمه را یکی
از آلات کشاورزی دانسته و شعوری آنرا غربال معنی کرده علت این است که این هر دو معنی
کلمه فارسی را از مترادف عربی آن بدست آورده اند . منسفه دو معنی دارد: یکی غربال و دیگر
آلتی که با آن زمین را صاف می کنند و البته منظور میدانی همین معنی دوم بوده است نه غربال
بنابر این باید گفت شعوری اشتباه کرده ولی در این مورد خاص جعل نکرده است . در لسان -
العرب آمده : المنسفه آلة يقطع بها البناء . . . والمنسفه : الغربال .

مجله یغما - از غلامرضا طاهر استاد محترم در تصحیح و توضیح این گونه اشتباهات
ممنونیم . تصور می رود بنکن که در فرهنگها به دو صورت Bankan (آهنی که زمین را بدان
هموار کنند) و Bonkan (آلتی که ریشه علف را از کشتخوانها بر آرند) ضبط شده همان يك
لغت Bonkan است که ترکیبی است از Bon بمعنی بیخ و ریشه و kan از فعل کندن و کاویدن .
و بمعنی غربال در فارسی نیامده و درست نیست . و گرچه در لسان العرب منسفه به دو معنی
ضبط شده باشد .

سید محمد رضوی - لندن:

... چندین هفته است که در ذهن خود با شما حرف میزنم و نیز چندین بار بخیال آن حرفها
را بصورت نوشته و بامه در آورده ام . اما ! خدا نکند مثل من در به عمل رساندن فکر خودتان

کاهل باشید - البته نیستید زیرا این حالت از کهولت من است و شما هنوز به آنجا نرسیده اید چنانکه از دوام «یغما» پیداست . راستی ! فکر حرف و نگارش با یغمائی از آن هفته‌ای است که تشریفات فجیب جشن بیست سالهٔ مجله به من رسید ، اشتعالی در من پیدا شد و میرفتم که تبریک خود را بصورت صفحه‌ای بنگارم . بیشتر میخواستم اظهار کنم که حضور جمعی دانشمند را در یکجا سالها بود که خبر نداشتم یعنی یا واقع نمی‌شده است و یا انتشار نمی‌یافته است و پیش خود گفتم شاید که جاذبهٔ جناب حبیب بوده است که آن گونه انجمن گرد آمده است و آن همه احساسات تراوش نموده است . همه اینها بخیال گذشت و خود من را خوشحال ساخت .

بالجمله از آن مجلس حب انگیز که منتشر ساخته بودید و خواندم دو تأثیر در خاطر من مانده است که میل دارم بزبان آورده باشم . یکی وجود تقی‌زاده است که عکس او حضور او را حکایت کرد و از بیاناتش صمیمیت و علاقه به یغمائی و یغما پیدا بود . دیگر چکامهٔ خود شما است که قطعه‌ای بی نظیر است و از حد وصف و تعریف من خارج است . شما در آن موقع از شور و عشق و صفا و صداقت مشتعل بوده‌اید و بالاتر آنکه درون و روان خود را بی‌پرده بیرون داده‌اید و به دوستان نموده اید . بی اراده ظاهر ساخته‌اید که جسم شما چه جانی را دربر دارد و آن جان چه سختی‌ها (در راهی که اختیار نموده‌اید) کشیده است و در همین حال شعر شما ساده و ممتنع است . محال است کسی بتواند درون خود را به این ظرافت و شیرینی وصف نماید . برای من این قطعه عکس ثابتی از شخص است که گوئی غیباً می‌شناختم و اکنون معرفت پیدا کردم و از تمام دل شاد کامی حضرت تعالی را آرزو مندم ...

برگردیم نزد تقی‌زاده : اول پرسیم آیا خود او یا کس دیگر دورهٔ زندگی این مرد را (که خدایش پاینده بدارد) بتفصیل نوشته است و اگر نوشته است منتشر شده است ؟ اگر باشد نشانی از آن به من بدهید تا دست بیاورم . من شخصاً با اسم و با رسم تقی‌زاده از روزی که به نمایندگی مجلس اول از تبریز آمد آشنا شدم . بیشتر کلیات و پاره‌ای جزئیات زندگی او را بخاطر دارم . هم‌اکنون که چراغ ذهن و حافظه را روشن میکنم از تمام افرادی که در تغییر وضع سیاسی ایران از استبداد به مشروطه جهاد کردند اگر فردی در حیات باشد نمی‌شناسم جز این مرد که خود تاریخ زنده و نمایندهٔ جامعهٔ سیاسی ایرانی است می‌خواهم این شعر عربی را که نمی‌دانم از کدام شاعر عرب یا ایران است دربارهٔ او بنویسم که مصداق دارد :

لوجئته لرأیت الناس فی رجل والدھر فی ساعة والارض فی دار

از صحبت او غفلت نفرمائید و اگر دریادشان باشم درود و دسای من را عرضه بدارید .

در شماره‌های اخیر مجله یغما قطعاتی از شاهنامه فردوسی را دیدم که به نشر برگردانده‌اند و ابتکاری است که شایسته است ترویج و تعقیب شود .

بنده ده سال پیش به این فکر افتادم که شاهنامه از ابتدا تا انتها بهمان ترتیب که تدوین شده است به نثری که تطبیق با نظم و فارسی آن عهد بکند به سبک فردوسی برگردانده شود . چنان که بگوئیم فردوسی تاریخ شاهان را به نثر گفته است . به این خیال قریب دوهزار و چهارصد شعر از آغاز داستان تامرگ فریدون از چاپ ره‌ضانی که بدست رسم بود نوشتم چندی گذشت سناتور محمد سعیدی آن جزوه را خواست که اگر بتواند بچاپ برساند بعداً اظهار داشت که

مقدار برای چاپ کم است و خواست که بيفزایم خجلم ازاینکه دیگر رغبتم سست شد و نسخه خدمت دوستم سعیدی مانده است. ازاینکه از این نوع تصرف در فردوسی را استقبال و درج فرمودید بنظر آمد ممکن است آن مقدار در مجله گنجانیده یا ضمیمه شود...

انشاءالله همه مشترکین یغما مثل من تاخیر در رسانیدن وجه اشتراك نکنند بخصوص که بنده بیاد ندارم از کی نپرداخته‌ام و چقدر مقروضم؟ از ارسال منظم مجله شما تشکر میکنم نظرهای استادان در باب زبان فارسی جالب بود فقط خیال میکنم زبان ما چه اصلاحی در آن بشود یا نشود جوابگوی ادبیات فارسی و ترجمه ادبیات اروپائی است اما وقتی به علوم برسیم باید به بینیم استادان علم و فن چه میگویند آیا راهی غیر از گرفتن کلمه‌های اروپائی دارند؟ و متأسفانه در اینجاهم نقص خط ماموجب تحریف کلمات مذکور میشود این است که مجبورند املا و تلفظ درست را با خط‌های اروپائی بگنجانند!...

مجله یغما - چون این نامه را صرفاً خصوصی نمیتوان شمرد و متضمن مباحثی ادبی نیز هست درج کرد.

۱- از حسن توجه این خواننده ادیب عزیز امتنان بسیار دارد.
۲- تقی‌زاده بیمار است و همه ارادتمندان از خداوند تعالی شفای او را مسئلت دارند. شرح احوال آن جناب را دکتر زرین کوب استاد دانشگاه نوشته و وعده داده است به مجله یغما بدهد، اگر بوعده وفا کند.

۳- در سالهای بعد از ۱۳۱۴ شمسی که با مرحوم فروغی خلاصه شاهنامه را برای دبیرستان‌ها تهیه می‌کردیم بسیاری از مطالب آن به نثر نوشته شد، و بعد در مجله دانش‌آموز وزارت فرهنگ- باومید آن که نخبه اشعار آن را شاگردان ازبر کنند- داستانهای شاهنامه را به نثر نوشتم و بدهم نبود. بعد آقای دکتر یار شاطر به همین کار دست برد. و اما کتاب جناب عالی را آقای سناتور سعیدی به بنده فرستاد. انصافاً انشاء آن روشن و روان است و اگر به همین روال همه کتاب نوشته و یکجا چاپ شود بسیار مغتنم است.

۴- کاش همه مشترکین مجله چون شما بودند، بسیاری از آنان چندان از بدحسابی و بی‌بند و باری آزار می‌رسانند که شخص از این خدمت پر رنج بی‌خیر بیزار می‌شود... در اول سال باصرار مجله را می‌خواهند... به بهانه این که مجله‌اشان نرسیده (و شاید پست‌خانه هم بی‌گناه نباشد) شماره‌هایی را مکرر می‌طلبند... اگر منزلشان را عوض کردند اطلاع نمی‌دهند... در آخر سال هم وقتی رسیدگی کنیم بسیاری مدیون‌اند و بالاخره هم دین خود را ادا نمی‌کنند... چه عرض کنم!

۵- مکرر بر مکرر نوشته‌ام که تا فرهنگستان (و گرچه با اعضای ناشایسته) تشکیل نشود هر تصمیمی که در باره لغات و اصطلاحات فارسی خواه ادبی و خواه علمی اتخاذ شود بی‌جا و نامعقول است.

دانشگاه پهلوی - شیراز

- ۲ -

۱۵- آقایان رؤسای بخشها باید توجه داشته باشند که با اعطای استقلال کامل دارای مسئولیت مستقیم خواهند بود ، بدینمعنی که رئیس هر بخش در بخش خود هم مسئول است و هم مختار و با این ترتیب وظائف بخشها بمراتب نسبت بگذشته سنگین تر و دقیق تر خواهد بود.

۱۶- کارکنان هر بخش اعم از آموزشی و غیر آموزشی مسئول رئیس بخش ، رئیس بخش مسئول رئیس دانشکده و رئیس دانشکده مسئول معاون آموزشی و رئیس دانشگاه خواهند بود.

۱۷- نقل و انتقال در ارقام هزینه های هر بخش با تصویب شورای بخش بلامانع خواهد بود و در صورت نبودن اعضاء کافی آموزشی در يك بخش تصویب حد اقل سه نفر از اعضاء آن بخش لازم است و در غیر اینصورت با تصویب رئیس دانشکده عمل میشود و اصلاح این بودجه باید بلافاصله با اطلاع رئیس دانشکده برسد تا در دفاتر دانشکده عمل شود .

تبصره : منظور از کادر آموزشی هر بخش از مربی بیالا میباشد .

۱۸- در بودجه پرسنلی فقط استفاده از پستهای بلامتصدی بنحویکه مقرر گردید و همچنین استخدامهاییکه جنبه جایگزینی دارد مجاز است و هر گونه اقدامی که بعمل آید جزئاً و کلاً نباید در رقم بودجه پرسنلی تغییری حاصل شود .

ب - امور غیر آموزشی دانشجویان

امور غیر آموزشی دانشجویان در حال حاضر در دانشگاه پهلوی عبارت است از: ورزش و تربیت بدنی ، امور خوابگاهها ، امور رستورانهای دانشجویان ، امور هنری و موسیقی ، شهریه کمک هزینه و بورسهای داخلی و خارجی ، اداره خانه دانشجویان و گردشهای دستجمعی علمی و تفریحی .

بطوریکه اطلاع دارد هم اکنون امور غیر آموزشی کلیه دانشجویان دانشگاه پهلوی در يك فعالیت متمرکز است ولی از اول سال ۱۳۴۷ بموجب طرحی که معاون اینجانب تهیه کرده اند امور غیر آموزشی دانشجویان هر دانشکده بخود آن دانشکده واگذار خواهد شد . دستورالعمل اجرای این طرح بشرح زیر خواهد بود :

۱- برای امور غیر آموزشی دانشجویان هر يك از دانشکده ها یکنفر بعنوان (رئیس سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان دانشکده) از طرف رئیس دانشکده بمعاونت ریاست دانشگاه پیشنهاد و حکم لازم از طرف ایشان صادر و با امضاء رئیس دانشگاه ابلاغ میگردد .

۲- رئیس سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان مسئول رئیس دانشکده و معاونت ریاست دانشگاه خواهد بود .

۳- بودجه سال ۱۳۴۷ امور غیر آموزشی دانشجویان دانشگاه پهلوی که به نسبت تعداد دانشجویان هر دانشکده و احتیاجات مستمر سازمانهای امور غیر آموزشی دانشکده ها تقسیم شده در اختیار رئیس سازمان امور غیر آموزشی هر دانشکده خواهد بود که بر طبق مصالح سازمان و با رعایت طبقه بندی بودجه بمصارف لازم برساند .

۴- سازمان غیرآموزشی دانشجویان هر دانشکده يك حساب مستقل در بانك خواهد داشت و چكهای صادره بامضاء حسابدار دانشکده، رئیس سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان و رئیس دانشکده قابل پرداخت خواهد بود.

۵- اداره حسابداری باید در آخر هر ماه که اعتبار $\frac{1}{12}$ هزینه هر دانشکده را پرداخت مینماید معادل $\frac{1}{12}$ اعتبار سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان آن دانشکده را جداگانه بحساب مخصوص بانك پرداخت نماید.

۶- در آخر هر ماه اسناد هزینه پرداختی سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان هر دانشکده که بتأیید رئیس سازمان مزبور رسیده باشد بمنظور واریز تنخواه گردان دریافتی بداره حسابداری دانشگاه ارسال خواهد شد.

۷- ۱۲ دستگاه خوابگاه و سلف سرویس جدیدالاحداث که از اول سال تحصیلی آینده آمادۀ بهره برداری خواهد بود برای دانشجویان دانشکده ادبیات و علوم اختصاص خواهد یافت، سلف سرویس فعلی برای دانشجویان دانشکده های پزشکی و مهندسی و خوابگاههای استیجاری نیز برای دانشجویان پزشکی و مهندسی نگاهداری خواهد شد.

دانشجویان دانشکده کشاورزی از خوابگاه و سلف سرویس جدیدالاحداث واقع در باشگاه استفاده خواهند نمود.

۸- امور کلی تربیت بدنی و فعالیت های هنری و موسیقی در دانشکده ادبیات و علوم متمرکز خواهد شد ولی برای هر يك از دانشکده ها یکنفر مسئول تربیت بدنی و یکنفر مسئول موسیقی و امور هنری تعیین و در اختیار سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان هر دانشکده قرار خواهد گرفت. امور خانه دانشجویان بطور کلی در دانشکده ادبیات و علوم متمرکز خواهد بود.

۹- آقایان رؤسای سازمان های امور غیرآموزشی دانشجویان دانشکده ها با معاونت ریاست در تماس بوده و گزارش امور را با اطلاع ایشان میرسانند تا فعالیت های مختلف فوق برنامه دانشجویان دانشکده ها را هم آهنگ نمایند.

۱۰- چون اعتباریکه کلیۀ هزینه های مربوط بقسمت های مختلف امور غیرآموزشی دانشجویان در بودجه پیش بینی گردیده و در آخر هر ماه بصورت $\frac{1}{12}$ پرداخت میگردد بنا براین کلیه وجوهی که بهر عنوان و از هر طریق از دانشجویان وصول شود اعم از شهریه، کرایه خوابگاهها، کرایه اتوبوس و غیره باید بحساب شماره ۴۹۴۹ که در اختیار اداره حسابداری است واریز گردد.

۱۱- سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان هر دانشکده از نظر اداری دارای ۷ قسمت بترتیب زیر میباشد:

۱- قسمت تربیت بدنی ۲- قسمت حسابداری ۳- قسمت شهریه و کمک هزینه و بورسهای داخلی و خارجی ۴- قسمت هنری و موسیقی ۵- قسمت مسافرتها علمی و تفریحی دانشجویان ۶- قسمت خوابگاهها ۷- قسمت رستورانها.

کادر سازمان امور غیرآموزشی دانشکده از کادر فعلی سازمان امور غیرآموزشی دانشجویان دانشگاه برای سازمان هر دانشکده تأمین خواهد شد و در صورت احتیاج و کسری

از واحدهای دیگر اداری دانشگاه سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان هر دانشکده کمک خواهد گردید تا مسئول هر قسمت تأمین شود.

قسمت حسابداری سازمان امور غیر آموزشی هر دانشکده از طرفی با حسابدار دانشکده‌ها همکاری خواهد نمود و از طرفی دیگر حسابهای مربوطه بدریافتها و پرداختهای سازمان را بطور جداگانه در دفاتر نگاهداری مینماید. ضمناً صورت برداری از اموال و نگاهداری دفاتر و صورتهای اموال منقول و غیر منقول امور غیر آموزشی دانشجویان هر دانشکده را نیز عهده‌دار خواهد بود. قسمت شهریه و کمک هزینه و بورسهای خارجی و داخلی دانشجویان هر دانشکده اولاً مسئول نگاهداری حساب و وصول شهریه دانشجویان براساس تعهدی است که در آغاز سال تحصیلی هر نفر دانشجو نسبت پرداخت شهریه خود مینماید. ثانیاً در مورد پرداخت کمک هزینه با کمیته کمک هزینه دانشکده همکاری و اعتبار لازم را در حدود بودجه مصوب تأمین مینماید. احکام کمک هزینه تحصیلی دانشجویان پس از انجام تشریفات فوق بامضاء رئیس سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان هر دانشکده ابلاغ خواهد گردید.

مسئولین تربیت بدنی و مسئولین امور هنری و موسیقی دانشکده‌ها تعلیم و تربیت دانشجویان هر دانشکده‌ها را بعهده دارند و از نظر فعالیتهای دانشگاهی نیز با اداره تربیت بدنی و اداره امور هنری که مرکز آن در دانشکده ادبیات و علوم خواهد بود همکاری مینمایند.

حفظ اموال منقول و غیر منقول خوابگاهها و سلف سرویس و کلیه سازمانهایی که زیر نظر سازمان امور غیر آموزشی هر دانشکده میباشد بر عهده این سازمان و مخصوصاً رئیس سازمان میباشد که در دفاتری که در سازمان خود دارد همه را با دقت و نظارت دقیق و مستقیم ثبت و ضبط کرده از نظر استفاده از آن، چه در مورد ابنیه و عمارات و تأسیسات سازمانهای غیر آموزشی دانشجویان، چه در قسمت اثاثیه موجود در این تأسیسات از مصرف شدنی و غیر مصرف شدنی همه باید حساب و کتاب دقیق داشته باشد و بطور کلی رئیس سازمان امور غیر آموزشی هر دانشکده مثل رئیس دانشکده که مسئول تمام ابواب جمعی خود میباشد مسئول خواهد بود.

ج - امور کلی

چون بودجه سال ۱۳۴۷ نسبت به سال ۱۳۴۶ با احتساب اضافه درآمدهای داخلی دانشگاه در حدود ۹۰ میلیون ریال اضافه شده است انتظار دارم دانشکده‌ها، بیمارستان و سایر واحدهای دانشگاهی در تنظیم بودجه تفصیلی خود نهایت دقت و مراقبت را فرمایند که کلیه احتیاجات مستمر با توجه ببرنامه‌های سال آینده بطور دقیق و صحیح پیش‌بینی شود و مخصوصاً هزینه مستمر فعالیتهای تحقیقاتی و آزمایشگاهی را مقدم بر سایر هزینه‌ها تأمین نمایند. در اینجا لازم میدانم چند نکته را متذکر شوم.

۱- ترمیم حقوق کادر آموزشی باید در بودجه هر دانشکده پیش‌بینی شود و این ترمیم نباید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد بلکه صرفاً بمنظور تشویق آن دسته از کارکنان آموزشی که در رشته‌های ادبیات و علوم و مهندسی و کشاورزی و پزشکی منشاء خدمات ارزنده‌ای بوده و کفایت و لیاقت خود را نشان داده‌اند اختصاص داده شود ولی البته باید منطبق با کلیه مقررات آموزشی و مالی دانشگاه باشد.

۲- ترفیعات سالیانه کادر آموزشی نیز باید در بودجه هر دانشکده پادار و برطبق مقررات آئین‌نامه انتصاب و ترفیعات کادر آموزشی بمصرف برسد.

آقایان رؤسای واحدها کوشش نمایند اعتباری برای پرداخت اضافه حقوق کادر غیر آموزشی در بوجه سال ۴۷ تأمین و با تصویب رؤسای بخشها در صورت تأمین بودجه و رعایت مقررات مالی دانشگاه پرداخت نمایند.

۴ - دانشکده پزشکی مجاز نخواهد بود مگر در موارد فوق العاده استثنائی که بتصویب اینجانب خواهد رسید برای بخشهای کلینیکی تعهد استخدام جدید بنمایند استخدام کادر آموزشی برای بخشهای علوم پایه دانشکده پزشکی نیز در صورت وجود اعتبار مانعی ندارد.

۵ - چون کادر آموزشی دانشکده کشاورزی نسبت بتعداد دانشجویان آن دانشکده کافی بنظر میرسد در سال ۱۳۴۷ حتی الامکان از تعهد استخدام در این دانشکده خودداری فرمائید.

۶ - در هر حال هیچیک از واحدهای دانشگاهی مجاز نخواهند بود از رقم اعتبارات تخصیص در سال ۱۳۴۷ تجاوز یا تعهد بلامحلی برای دانشگاه ایجاد نمایند.

۷ - در سال ۱۳۴۷ پس از تصویب نهائی طرح عمرانی دانشگاه پهلوی مبلغ ۲۰ میلیون ریال بخريد وسائل آزمایشگاهی اختصاص داده خواهد شد که ۱۰ میلیون ریال برای مصرف خرید تجهیزات فنی آزمایشگاهها و مبلغ ده میلیون ریال برای خرید وسائل فنی تحقیقات دانشکدهها خواهد رسید که از حال باید بین دانشکده و هر دانشکده بین بخشها این اعتبار ۲۰ میلیون ریال را تقسیم نمایند که ده میلیون ریال برای خرید وسائل آزمایشگاهی چهار دانشکده و ده میلیون ریال برای خرید وسائل فنی امور تحقیقاتی هر دانشکده در اختیار بخشهای دانشکدهها گذاشته شود.

۸ - اداره امور درمانگاه چشم پزشکی و پوستچی از اول سال ۱۳۴۷ از نظر فنی، مالی و اداری بعهدہ بیمارستان خلیلی خواهد بود.

۹ - برای سازمان امور باغبانی و گلکاری کلیه دانشکدهها بیمارستانها وسایر مؤسسات دانشگاه پهلوی را انجام دهد و هزینههای مربوطه را از اعتبار بودجه خود تأمین نماید و از اول سال ۱۳۴۷ هیچگونه خرجی از این بابت عهده دانشکدهها و واحدهای دانشگاهی نیست.

این بود دستور العمل بودجه سال ۱۳۴۷ و اطلاعاتی کلی در مورد پیشرفتهای دانشگاه پهلوی و فعالیتهای عمرانی و آموزشی و غیر آموزشی دانشجویان این دانشگاه که از جزئیات آن همه شما اطلاع دارید و همه میدانیم که این موفقیتها در پرتو توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و راهنماییهای حکیمانه و نظر لطیف و عنایت خاصی است که معظم له باین دستگاه جوان علمی دارند.

امیدوارم دانشگاه ما سالهای سال همگام با سایر تحولاتی که برای سازندگی ایران بزرگ بدست مبارک شاهنشاه آریامهر انجام میگردد به پیش رود و مقام علمی خود را آنطور که خواست رهبر خردمند ما و آرزوی همه ما است در جهان احرار نماید.

رئیس دانشگاه پهلوی

اسدالله علم

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند
خاورشناس ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم دکتر مهندسی

۵۳

سینما و جوانان از ج. ام. ال. پترز
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۴

نظری به جغرافیای جمعیت ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی

۵۵

دنیای ۲۰۰۰ اثر : فرنیس باده
ترجمه : شریف لنگرانی

بزودی منتشر میشود

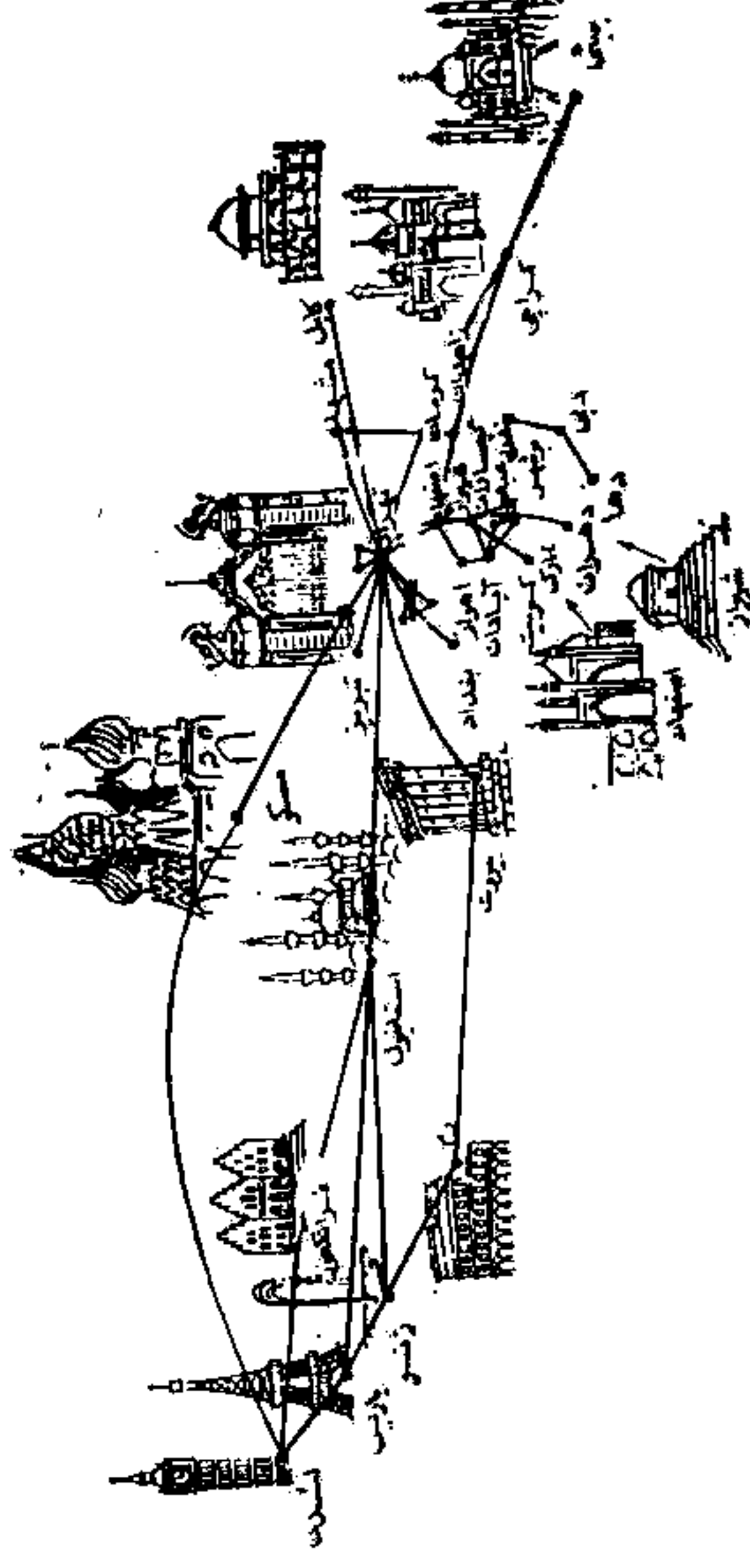
انسان گرسنه چاپ دوم ترجمه منیر جزنی (مهران)

چند مقاله راجع بدورنگری ترجمه دکتر جهاننگلو
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

باز هم فر پروازهای بین‌المللی هوایمانی
ملی ایران افزوده شده و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
از آبادان، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید



خط هوایی ملی ایران



۱۲۳۰

ساعت پرواز دوفاز

هوایمانی ملی ایران

به اروپا



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلبی

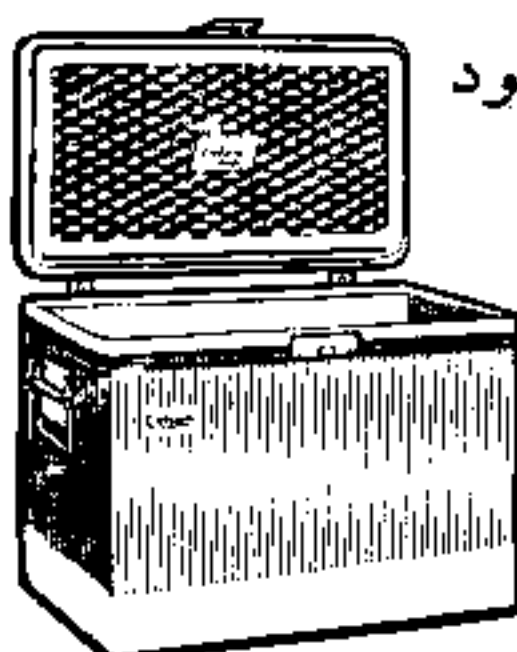
- ★ جدار یخدان و ترموس های تقلبی دارای يك لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- ★ پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلبی بو میگیرد و اغذیه و آب داخل آن را بد بو میکند و پس از مدتی کوتاه پوسته پوسته میشود.
- ★ یخدان و ترموس های تقلبی خیلی زود میشکنند شیر آن چکه میکند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک میخورد.
- ★ ترموس های شیشه ای بسادگی میشکنند و تولید خطر مینماید.

مشخصات

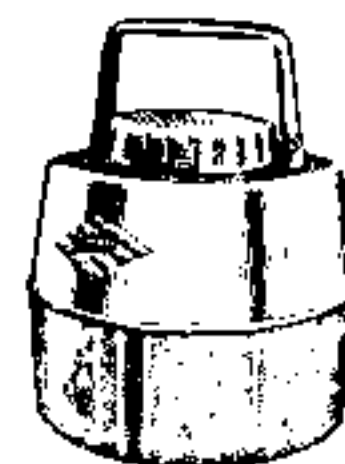
ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- ★ جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند.
- ★ پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو نمیگیرد زنگ نمیزند ترک نمیخورد و تمام زوایای آن قابل تمیز کردن است.
- ★ یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی شکنند شیر آن چکه نمیکنند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است.
- ★ نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی